محفلهای مطالعه و دمکراسی در سوئد

لارسون، استفان

مترجم : حقیقی راد، منو

اولوف پالمه، نخست‏وزیر فقید سوئد، این کشور را یک «دمکراسیِ محفل مطالعه» خوانده است (1969). این گفته، همانند بیشتر عبارات بلاغی، تمامی واقعیت را در خود جمع ندارد. آنچه که وی از «دمکراسی محفل مطالعه» در نظر داشته، احتمالاً انگاره‏ای از دمکراسی است که در زندگی روزمره و جامعه مدنی جای گرفته باشد. عبارت مذکور، به مثابه تمهیدی بلاغی، به یک ناکجاآباد اشاره می‏کند، ولی در عین حال یک واقعیت ــ محفلهای مطالعه ــ را نیز مدّ نظر دارد. سنّت محفل مطالعه وجه مهمی از زندگی روزمره سوئد را می‏سازد. هر سال در سوئد بین 2/1 تا 6/1 میلیون نفر در یک محفل مطالعه شرکت می‏کنند. محفل مطالعه، علی‏رغم ریشه‏های عمیقش در سنّت مدرنیته، مضمون جذابی برای مباحث معاصر درباره آموزش و دمکراسی در جامعه‏ای که از جمله پسامدرن خوانده شده است، به شمار می‏رود (جانستون، 1999 ؛ لارسون، 1998).

مضمون اصلی این نوشته ارائه پاسخهایی به پرسش زیر است: محفلهای مطالعه از چه راههایی به دمکراسی یاری می‏رسانند؟ محفلهای مطالعه را می‏توان از زاویه‏های متفاوت توصیف کرد؛ به عنوان نمونه همچون عرصه‏ها یا نهادهای آموزشی. چشم‏انداز دمکراسی یکی از این زاویه‏هاست، و با توجه به مباحث معاصر در باب دمکراسی، چشم‏اندازی ثمربخش به نظر می‏رسد. مبنای پاسخگویی به پرسشی که در بالا طرح شد، پژوهشهای تجربی اخیر درباره محفلهای مطالعه در سوئد است. در این نوشته هفت جنبه متفاوت دمکراسی به عنوان ابزارهای تفسیری مورد استفاده قرار گرفته‏اند. از آن‏جا که گفتمان نظری در باب دمکراسی معانی و برداشتهای متفاوتی را در بر می‏گیرد، تلاش من بر آن بوده است که با استفاده از انگاره‏ها یا چشم‏اندازهای گوناگون، که امکانات مختلفی برای گفتگو درباره دمکراسی در رابطه با محفلهای مطالعه معاصر سوئد در اختیار می‏گذارند، پاسخهایی برای پرسش فوق ارائه کنم. در ابتدا قصد دارم، به منظور ارائه زمینه بحث، توصیفی مشروح از محفلهای مطالعه و تاریخچه آن به دست دهم.

محفل مطالعه چیست؟

در دوران اخیر شاهد بحثهای فراوانی درباره هویت سنّت آموزش مردمی بزرگسالان (Folkbildning) در سوئد هستیم، چرا که دگرگونیها در جامعه و دستور کار سیاسی، بنیادهای این سنّت را به چالش خوانده‏اند. محفلهای مطالعه پیچیدگیهای بسیاری دارند، و در نتیجه معرفی این نهاد می‏بایست از راهها و چشم‏اندازهای گوناگون صورت گیرد. ما بر این باوریم که این نهاد آموزشی منحصربه‏فردی در رابطه با جامعه مدنی است. سنّت محفل مطالعه در بیرون دولت ــ توسط جنبشهای اجتماعی، که در آغاز با فرهنگ مسلط و ساختارهای قدرت در تضاد بودند ــ شکل و گسترش یافت. این سنّت با سازمانهای دمکراتیکی که با نخبگان در ستیز بودند، بسط پیدا کرد. شکی نیست که کمتر نهاد آموزشی‏ای می‏توان یافت که پیوندی چنین تنگاتنگ با آنچه که به گونه‏ای قابل قبول بتوان «جامعه مدنی» تعریف کرد، داشته باشد. در مقیاسی جهانی می‏توان این سنّت را تجربه‏ای در مقیاس بزرگ در طول بیش از صد سال در بخش کوچکی از جهان دانست. بنا بر برخی تعابیر، مناسبت محفلهای مطالعه با چالشهای مطرح در جامعه پسین ــ یا پسامدرن بیش از آنی است که از سنّتی نشأت گرفته و عمیقاً ریشه‏دار در جنبشهای مردمیِ سنتیِ اوایل سده بیستم می‏توان انتظار داشت.

یکی از راههای تعریف پدیده‏ها کاری است که معمولاً در دائرة‏المعارفها انجام می‏شود، یعنی ارائه عبارتی انتزاعی با معنایی خنثی. انجام این وظیفه در مورد پدیده محفلهای مطالعه، دست‏کم مسأله‏ساز خواهد بود. در واقع امر، معنای محفل مطالعه در طول تاریخ این سنّت بارها مورد منازعه و اختلاف نظر بوده است. گاه حتی بدین پرسش به مثابه پرسشی ناممکن و باطل نگریسته شده است. ریکارد ساندلر، نخستین رهبر انجمن آموزشی کارگری، نوشته است :

اگر کسی بگوید «محفل مطالعه دقیقاً باید اینچنین باشد و این‏گونه کار کند»، باید رک و راست چنین جوابی به او بدهی: آقا شما آدم حقه‏بازی هستید، یک حقه‏باز واقعی، آقا!

اما من، به هر تقدیر، بر آنم که علی‏رغم این اندرزِ گِران، این برنامه را دنبال کنم. او آن گفته را در بافتی دیگر و با هدف دیگری بیان کرده بود. وظیفه من در این‏جا معرفی محفل مطالعه به خوانندگانی است که تجربه زیادی از این پدیده ندارند، درحالی‏که ساندلر در مباحثه‏ای برای تصمیم‏گیری در باب آینده درگیر بود.

محفلهای مطالعه اغلب به مثابه یک آموزه تعلیم و تربیت (پداگوژی)، با شکلی آرمانی، برداشت می‏شود. اما، این پدیده به عنوان فعالیتهایی که از طریق انجمنهای مطالعه(1) صورت می‏گیرد نیز مورد نظر است. «تعریف» دوم بر این واقعیت مبتنی است که محفلهای مطالعه در سوئد نهادینه شده‏اند، به این صورت که سازمان اداری، بودجه دولتی و نیز تاریخ سازمانی خود را دارند. در این نوشته، محفلهای مطالعه با توجه به این «تعریف» سازمانی (نهادی) مورد بحث قرار خواهد گرفت. بنابراین، منظور از محفلهای مطالعه فعالیتهایی خواهند بود که از طریق یازده انجمن مطالعه، که وظیفه اصلیشان سازماندهی محفلهای مطالعه است، صورت می‏پذیرند.

گرامر محفل مطالعه

از چشم‏اندازی نهادی ـ سازمانی می‏توان ویژگیهای عمومی معینی در این فعالیتها مشاهده کرد که آنها را از مدارس عادی متمایز می‏سازد. تیاک و توبین Tobin) and (Tyack ویژگیهای عمومی مدارس عادی را به عنوان «گرامر تحصیل» توصیف کرده‏اند. اگر بنا باشد که به همین شیوه از «گرامر محفل مطالعه» سخن بگوییم، «قواعد» زیر می‏توانند جنبه‏های غالب آن‏را برشمارند: 1- هیچ نوع امتحان و نمره‏گذاری وجود ندارد. 2- شرکت در آن داوطلبانه است. 3- شمار شرکت‏کنندگان در هر محفل محدود، بین 10-5 نفر، است. 4- از زمان به شکلی متفاوت از مدارس عادی استفاده می‏شود: جلسات یک محفل مطالعه معمولاً یک بار در هفته به مدت 3 ساعت، همراه با یک تنفس کوتاه در میان این مدت، برگزار می‏شود. یک محفل مطالعه معمولاً متشکل از 10 تا 15 جلسه است. 5- محفل مطالعه معمولاً یک رهبر دارد که ضرورتاً متخصص نیست، بلکه می‏تواند یکی از همان شرکت‏کنندگان باشد، هرچند اغلب افرادی که این نقش را بر عهده دارند متخصص‏اند.

این الگو، علی‏رغم استثنائاتی که در آن هست، نمایشگر هنجاری است که آن را از «گرامر تحصیل» متمایز می‏سازد. بدین‏ترتیب، هرچند که آموزه تعلیم و تربیت معینی در محفلها حاکم نیست، اما ویژگیهای متمایزکننده معینی در آن هست که می‏توان از «گرامر محفل مطالعه» سخن گفت.

محتوای فعالیت محفلهای مطالعه

فعالیت محفلهای مطالعه از نظر محتوا، تحت هیچ برنامه آموزشی ملّی یا نظارت دولتی قرار ندارد. هم‏چنین، محتوای فعالیتها بسیار گوناگون است. اسامی برخی از محفلهای مطالعه که از سوی شرکت‏کنندگان در یک مصاحبه پژوهشی ذکر شده است می‏تواند تصویری از این گونه‏گونی به دست دهد (آندرسن و دیگران، 1996). محفلهای مذکور چنین نامهایی داشتند: زبان انگلیسی، موسیقی، تفسیر انجیل، ساختن یک آلت موسیقی، بافندگی، ماهیگیری، در راه آینده، نویسندگی، آموزش شنا به خردسالان، تابستان در مزارع، خیاطی ژاپنی، مزرعه من در اتحادیه اروپا، مواد کانی سوئد، «ترانه بخوانید، مردم سوئد!»، باغبانی، آشپزی، ترانه‏ها و رقصهای سده‏های میانه، آوازخوانی در گروه کُر ، و ... .

همان‏طور که از این اسامی برمی‏آید، محتوای فعالیت محفلها بسیار گوناگون است. این اسامی حتی گونه‏ای هرج و مرج را به ذهن متبادر می‏کنند، که البته کاملاً نادرست نیست. طبق برخی آمار، محتوای فعالیت محفلها در سال 1998 بدین‏صورت دسته‏بندی شده است: 49 درصد از محفلها هنر، 19 درصد علوم اجتماعی/ اطلاعات، 8 درصد زبان، 8 درصد علوم انسانی/ رفتارشناسی و 6 درصد ریاضیات و علوم طبیعی بوده است (شورای آموزش مردمی [Folkbildningsrådet] ، c 1999 ).

محفلهای مطالعه به مثابه یک پدیده توده‏ای در سوئد

نخستین انجمن مطالعه، به نام ABF و در پیوند با جنبش کارگری، در سال 1912 تأسیس شد. در نخستین سال، 57 محفل مطالعه ثبت شده بودند (آرویدسون، 1996 ، ص41). به تدریج انجمنهای دیگری تشکیل شدند که همگی با جنبشهای مردمی با سایر سازمانهای جامعه مدنی پیوند داشتند. بدین‏ترتیب، انجمنهایی در خدمت جنبش «باده‏پرهیزی»، جنبش کلیسای آزاد و جنبشهای وابسته به کشاورزان و نیز کارمندان آغاز به کار کردند. نیروهای لیبرال و محافظه‏کار نیز به تأسیس انجمن مطالعه همّت گماشتند، و هم‏چنین انجمن مطالعه‏ای در پیوند با جنبش توسعه دانشگاه تأسیس شده است. آخرین انجمن مطالعه‏ای که ساخته شد در ارتباط با ورزش است. می‏توان دید که این یازده انجمن گستره وسیعی از بخشهای جامعه مدنی را زیر پوشش خود قرار داده‏اند. در فاصله سالهای 1992 تا 1998 شمار محفلهای مطالعه بین 316 و 336 هزار و شمار شرکت‏کنندگان بین 7/2 تا 9/2 میلیون نفر بوده است (شورای آموزش مردمی، b 1999). شمار ساعات مطالعه، علی‏رغم کاهش یارانه مالی، به طور مستمر افزایش یافته است. در 1998 به طور متوسط 37 جلسه مطالعه در هر محفل تشکیل شده است. از آن‏جا که برخی از مردم در بیش از یک محفل شرکت می‏کنند، ممکن است که دو یا چند بار در آمار به حساب آمده باشند. بنابراین، محاسبات تخمینی گوناگونی برای تعیین شمار افرادی که هر سال یک بار یا بیشتر در محفلهای مطالعه شرکت می‏جویند، به عمل آمده است. ارقام تخمینی بین 2/1 تا 6/1 میلیون نفر از جمعیت 9 میلیونی سوئد نوسان می‏کند که، به هر تقدیر، بخش قابل ملاحظه‏ای از مردم را در بر می‏گیرد (یونسون و گهلر، 1995 ص 13 ؛ سوِنسون، 1996 ، ص 95). این ارقام در مقایسه با ارقام مشابه در میانه سده بیستم ــ یعنی 31 هزار محفل با حدود 315 هزار شرکت‏کننده ــ افزایشی معادل با 10 برابر را نشان می‏دهد (یوهانسون، 1954 ، ص 239).

طبق آمار نسبتاً تازه دیگری (یونسون و گهلر، 1995)، 75 درصد از جمعیت بالغ سوئد دست‏کم یک بار در محفل مطالعه‏ای شرکت داشته‏اند. شرکت در محفل مطالعه برای 10 درصد از مردم بخشی از زندگی روزمره، و برای نیمی از اینان یک شیوه زندگی است.

در مقیاس بین‏المللی شاهد کاهش یا ناپدید شدن کامل آموزش بزرگسالان در پیوند با جامعه مدنی هستیم (کورس گور، 1997). آموزش بزرگسالان در دهه‏های گذشته به طور مستمر تابع نیازهای محلی در رقابت برای کسب سهم هرچه بیشتری از سرمایه جهانی توسط نیروی کار ماهر به بهای ارزان، یعنی در راستای نیازهای بازار، بوده است (جسکون، 1997؛ ولتون، 1997؛ والترز، 1999). در تقابل با این پویش بین‏المللی به نظر می‏رسد که شرکت در محفلهای مطالعه در سوئد معاصر پدیده‏ای توده‏ای است، به ویژه برای زنان که 32 شرکت‏کنندگان را تشکیل می‏دهند. اما به هرحال، در سوئد نیز مبارزه‏ای دائمی در باب مفهوم آموزش، به ویژه با سلطه بینشهای اقتصادگرا در طول دهه گذشته، در جریان بوده است (او فتِدال ـ تِل هاوگ [Oftedal-Thelhaug] ، 1990 ؛ لارسون، b 1997). حمایت مالی دولت و شهرداریها از محفلهای مطالعه موضوع معارضه است؛ نیروهای محافظه‏کار موضعی انتقادی نسبت به این حمایت مالی دارند و در شهرهایی که قدرت را در اختیار می‏گیرند به قطع این کمکها همّت می‏گمارند.

تصویری از یک محفل مطالعه

تصاویر و روایتهای مشخص می‏توانند به ایجاد پیوند شخصی با تجربه ملموس خواننده یاری رسانند. این امر می‏تواند مبنایی برای ادراک خواننده از محفلهای مطالعه موجود به دست دهد. نمونه زیر از نوشته هارتمان انتخاب شده است. مبنای این توصیف مشاهده همراه با مشارکت نویسنده است. محفل مطالعه مربوطه را «انجمن تاریخ ملی» در یک حوزه روستایی سازمان داده است. هارتمان در جلسه محفل در کتابخانه محلی شرکت دارد.

در جلسه امشب 8 نفر، از جمله رهبر محفل، شرکت دارند. همگی آنان از ساکنان قدیمی بیورک ویک (Björkvik) و در فاصله سنی میانسال تا کهنسال هستند. اعضای محفل در طول سالهای گذشته ثابت بوده‏اند. ساخت جلسه باز و بدون تشریفات است به گونه‏ای که ابتکار عملها و پیشنهادهای شرکت‏کنندگان نقش پُراهمیتی بازی می‏کند. این محفل از سال 1988 به نگارش دفتر خاطرات پرداخته است، و جلسه امروز با قرائت متن نوشته شده از جلسه گذشته آغاز می‏شود. یکی از شرکت‏کنندگان زن مقاله تازه‏ای را درباره پروژه‏ای در مورد بیکاری به نظر دیگران می‏رساند. این پروژه در ارتباط با خط آهنی بود که در اوایل سده بیستم برای حمل الوار از بیورک ویک به ساحل دریا کشیده شد. هدف، آن بود که الوارها حمله یک نوع پروانه مصمون بمانند. امروز تنها بخشی از بستر خط آهن بر جای مانده است. در گفتگوی بی‏تکلفی، که شیوه معمول کار در محفل بود، در مورد امکان استفاده از بخش باقیمانده بستر خط آهن برای ایجاد یک راه دوچرخه‏رو تبادل نظر شد. هدف جلب گردشگران بیشتری به بیورک ویک بود.

موضوع فی‏البداهه دیگر، گفتگو درباره یافته‏ای بود از مزرعه یکی از شرکت‏کنندگان در محفل ــ صفحه‏ای از یک دفتر راهنمای تلفن متعلق به دهه 1930 . این گفتگو به طرح تصویرهای بسیاری از دوران میان دو جنگ منجر شد. یکی از شرکت‏کنندگان گفت که دفتر راهنمایی از زمان جنگ دوم در خانه دارد و قول داد که آن را در ساعت تنفس، که پسرش را از محل تمرین به خانه می‏برد، به جلسه بیاورد. محفل بار دیگر مضمون خاطرات محلی را پی گرفت. آنان به یاری لغت‏نامه‏های کتابخانه در باب مفهوم خاطره‏نویسی و چگونگی ورود آن به زبان سوئدی به جستجو پرداختند. پس از وقت تنفس و صرف قهوه، در مورد یک نمایشنامه محلی درباره تفتیشهای کلیسا در دوران قدیم بحث و گفتگو شد. این نمایشنامه بخشی از برنامه‏های تنظیم‏شده برای «روز بازگشتگان» در تابستان آن سال بود. در آن روز اهالی قدیمی هر مجتمع یکدیگر را ملاقات می‏کنند. شناخت شرکت‏کنندگان از یکدیگر اهمیت چشمگیری در کار محفل داشت. این بدان‏معناست که شرکت‏کنندگان از علائق خاص و نیز دانش یکدیگر باخبر بودند. در هر مورد «متخصص» مربوطه به پرسشها پاسخ می‏گفت ــ دیگران تنها به او گوش فرامی‏دادند. رهبر محفل فعالیت چندانی از خود بروز نمی‏داد و زیاد سخن نمی‏گفت. عدم تکلف وجه آشکاری در کار محفل بود. ساعت 5/9 شب زمان پایان جلسه فرا رسید.

نقل‏قول فوق تنها نمونه‏ای از یک محفل، با خصوصیات ویژه آن، بود؛ اما تصوری از این که یک محفل چگونه چیزی می‏تواند باشد به دست می‏دهد. از همین نمونه روشن می‏شود که فعالیت محفل مطالعه با بسیاری از فعالیتهای کلاس درس متفاوت است.

محفل بیورک ویک و جامعه مدنی

آشکار است که برنامه کار محفل از سوی شرکت‏کنندگان آن شکل می‏گیرد. آنها در این معنا دخودگردان هستند و از هیچ‏گونه سلسله‏مراتبی تابعیت نمی‏کنند. این یک دمکراسی مستقیم و مشارکتی است. در این‏جا نشانه‏ای دال بر امکان یک کنش استراتژیک به معنای هابرماسی آن وجود دارد ــ یعنی این ایده که آنان می‏توانند جریان گردشگران را با استفاده از بستر خط آهن به سوی بیورک ویک سوق دهند. به هر حال، هیچ نشانه آشکاری از این‏که این همه چگونه نتایجی می‏توانست به بار بیاورد ــ آیا این کنشی استراتژیک در ارتباط با نظام اقتصادی یا بخشی از مشارکت در اجتماع محلی است ــ در دست نیست. جنبه دیگر آن است که این تأثیرگذاریِ احتمالی بر نظام اقتصادی نقش عمده‏ای در روند امور بازی نمی‏کند. در مجموع، گفتگوها حول علاقه شرکت‏کنندگان به تاریخ و کسب شناخت بیشتر از تاریخ محلی جریان می‏یافت. محتوای گفتگوها بسیار «بافتاری» (contextual) است، بدین‏معنا که زندگی خودشان، رویدادها و برنامه‏های محلی در هم تنیده شده‏اند.

شواهد اندکی موجود است که اذهان شرکت‏کنندگان تحت کنترل گفتمان محدودی باشد که توسط رسانه‏ها شکل یافته است. با این حال، محتوای گفتگوها بسیار سنّتی است. هدف دگرگون‏سازی جامعه در راستای معین و روشنی نیست ــ کرد و کاری بی‏خطر در جامعه مدنی. بین این کرد و کار و خواسته‏های جنبشهای اجتماعی فاصله‏ای بعید موجود است. از سوی دیگر، می‏توان استدلال کرد که محفل مذکور یک «اگورا» (agora) می‏سازد ــ یعنی محل تجمعی که تصمیم‏گیری درباره چگونگی شکل‏دهی جامعه می‏تواند در آن امکان‏پذیر باشد. می‏توان دید که چگونه آنان در تماس با فعالیت دیگری که با ابتکارات محلی شکل گرفته و اغلب همچون مبارزه با افول تدریجی مناطق روستایی قرار می‏گیرند.

اقتصاد سراسری در این محفل دخالتی ندارد، اما مضامینی از آن، به عنوان نمونه ناپدید شدن خط آهن و تولید لبنیات، در محفل مطرح می‏شود. محفل مطالعه به دگرگون‏سازی آن اقتصاد نمی‏پردازد، بلکه بر آن تعمق می‏کند. آنان به هیچ وجه نیّت دگرگون ساختن آن فرآیندها را در سر ندارند.

از لحاظ شخصی، به نظر می‏رسد که شرکت‏کنندگان در رابطه‏ای برابر قرار دارند. نشانه‏هایی از شرکت‏کنندگانی که مضامین تازه‏ای مطرح می‏کنند دیده می‏شود، اما نشانی عملی از یک کنترل پایگانی به چشم نمی‏خورد. و نیز دیده نمی‏شود که آنان در تلاش برای مشروعیت بخشیدن به تصمیماتشان باشند ــ گویی آنان همچون گروهی حکمران بر خویش عمل می‏کنند.

بنا بر تصویری عمومی که از فعالیت گروه برداشت می‏شود، رابطه محفل مورد بحث و جامعه مدنی پیچیده و مرکب است. هم‏چنین آشکار است که جامعه مدنی چیزی است کم‏اهمیت و فرعی، و چالشگری جدّی در برابر دولت و منافع شرکتها و سیستم اقتصادی و سیاسی به حساب نمی‏آید. این فعالیت، در مورد مذکور، کرد و کاری جانبی به نظر می‏رسد. نشانه‏هایی از دمکراسی تبادل نظری (deliberative) در این‏جا به چشم می‏خورد، اما انگیزشی آشکار یا مسأله‏ای واقعی مبرمی در میان نیست.

محفلهای مطالعه، جامعه مدنی و دولت

تاریخچه محفلهای مطالعه مورد جالب‏توجهی از روابط پیچیده و چندجانبه بین جامعه مدنی و به ویژه دولت به دست می‏دهد.

محفلهای مطالعه جزئی از آن پدیده‏ای به شمار می‏رود که در گذشته آموزش مردمیِ «آزاد و داوطلبانه» خوانده می‏شد، و هنوز نیز تا حدودی خوانده می‏شود. آشکار است که ویژگی «آزاد و داوطلبانه» فعالیتهایی را نشانه می‏گذارد که جزئی از جامعه مدنی‏اند. طبق تعریفی که من از جامعه مدنی در این‏جا به کار می‏گیرم، بین دولت و بازار و جامعه مدنی تمایز گذاشته می‏شود (کوهن و آراتو، 1995). از راه مفهوم «جامعه مدنی» پیوندی با دمکراسی در اختیار ما قرار دارد.

آموزش مردمیِ «آزاد و داوطلبانه» تنها پاری در درون بافت جنبشهای مردمی بسط و گسترش یافت. کتابخانه‏های مردمی، به ویژه در جنبش «باده‏پرهیزی» و جنبش کارگری بنیان نهاده شدند. فعالیت نخستین محفلهای مطالعه غالباً بر مطالعه کتابهای کتابخانه، که سپس در جلسات مورد بحث قرار می‏گرفتند، متمرکز بود (آرویدسون، 1996، ص 31). خارج از جنبشهای مردمی، مدارس عالی مردمی و جمعهای سخنرانی با هدف روشنگری توده‏های وسیع دست به کار بودند. پیوند مدارس عالی مردمی با جنبشها تنها به تدریج شکل گرفت و تا دوران پس از جنگ اول جهانی اهمیت چندانی نداشت.

امروز این نهادها، هرچند که دگرگون شده‏اند، هم‏چنان به حیات خود ادامه می‏دهند؛ شهرداریها اداره کتابخانه‏های مردمی را بر عهده گرفته‏اند؛ و پیوند انجمنهای مطالعه، که محفلها را سازمان می‏دهند، با جنبشهای مردمی تضعیف شده است. هم‏چنین شمار مدارس عالی مردمی بسیار بیشتر از گذشته ــ 147 مدرسه در سال 1999 (شورای آموزش مردمی، c 1999) ــ است. اهداف آنها نیز دگرگون شده است، بیش از هر چیز به دلیل نقششان همچون گزینه‏ای در برابر نظام آموزشی متعارف (برنتسون، 1999). بازتاب این نقش را می‏توان در تنش میان خواست متفاوت بودن، از یک سوی، و تشابه با مدارس عادی در عمل، از سوی دیگر، مشاهده کرد.

تردیدی نیست که برقراری یک دمکراسی صوری سنگ زیربنایی با پیامدهای عظیم در حکومت بر کشور بود. حق رأی کامل و برابر در سوئد در سال 1918 به دست آمد (اِهنمارک [Ehnmark] ، 1994). به هر تقدیر، وجه دیگر استقرار یک جامعه دمکراتیک همانا ظهور یک جامعه مدنی دمکراتیک بود. این جامعه مدنی پیش از پیدایش دمکراسی صوری گسترش یافت. اگر حضور انجمنها و جنبشهای آزاد و داوطلبانه، و نیز امکان بحث و گفتگو و شکل‏گیری عقاید، وجوه کلیدی جامعه مدنی است، آن‏گاه سوئد در اواخر سده نوزدهم بی‏تردید بنیانگذاری یک جامعه مدنی را تجربه می‏کرد. آن دوران زمان تشکیل شمار بزرگی از انجمنها با انواع هدفها بود. جنبشهای مردمی نیز در آن زمان پا گرفتند. در پیوند با این تحولات، بحث و گفتگوهایی هر چه علنی‏تر در روزنامه‏ها و نیز از طریق برقراری جلسات در جریان بود. و بالأخره وجه پُر اهمیت دیگر همانا برقراری یک فرهنگ دمکراسی بود ــ یک «فرهنگ جلسات» که از طریق ساختارهای نوینی همچون جنبشهای مردمی و انجمنهای دیگری که به سرعت در اواخر سده در حال رشد و نمو بودند، استقرار می‏یافت. این جنبشها به صحنه‏هایی برای آموزش تصمیم‏گیریهای دمکراتیک تبدیل شدند (برداشت از آموزش به مثابه شرکت در کنش جمعی از سوی برخی از نظریه‏های آموزشی مورد تأکید قرار گرفته است ( لیو و ونگر [Lave and Wenger] ، 1991؛ لارسون a 1997؛ کیلگور، 1999 ) ). محفلهای مطالعه جزء لاینفک این تحولات بودند.

کرد و کار جنبشهای آغاز سده بیستم با هدف دگرگونی بنیادی جامعه و در تضاد و کشاکش با قدرت حاکم و نخبگان فرهنگیِ مستقر در جامعه صورت می‏گرفت (آرویدسون، 1989). این جنبشها، همراه با دیگر انجمنهای دمکراتیک جامعه‏ای مدنی تشکیل می‏دادند، پیش از آن‏که ساختارهایی همچون دولت و حکومتهای محلی از طریق حق رأی همگانی تحت قاعده دمکراسی صوری قرار گیرند. پژوهشها و مطالعاتی که از سوی جنبشهای مردمی سازماندهی می‏شد، پشتوانه بسیج و آماده‏سازی قدرت سیاسی مردم در یک دمکراسی رشد یافته بود.

اسکار اولسون، که به عنوان پدر محفلهای مطالعه شناخته می‏شود، مفهوم «خود ـ آموزی» را مطرح کرده است. جوهر این مفهوم آن بود که شرکت‏کنندگان در محفل به عنوان یک جمعْ آموزش خویش را خود رهبری کنند (آرویدسون، 1996، ص 10). از آن‏جا که فعالیتهای انجمنهای مطالعه اساساً از سوی جنبشهای مردمی کنترل می‏شد (تصمیمات درباره شکل و محتوای مطالعه به گونه‏ای دمکراتیک در درون جنبش انجام می‏گرفت) این امکان بود که مضامین مطالعه در مناسبت با فعالیت سیاسی و نیز علائق دیگر جنبشها قرار داشته باشد. جان دیویی از اهمیت فکری این امر سخن می‏گوید: «خواست انطباق بر اهداف بیرونی، تا زمانی که ضابطه دمکراتیکِ اهمیت ذاتی هر تجربه بالنده‏ای شناخته نشده باشد، ما را دچار اغتشاش فکری خواهد کرد» (دیویی، 1996، ص 109). شواهد موجود دالّ بر آن‏اند که شرکت در جنبشها و محفلهای مطالعه، در مقایسه با نهادی آموزشی که نخبگان در آن تحصیل می‏کردند (یعنی همان مدرسه گرامر اقتدار)، برای اعمال قدرت در یک دولت دمکراتیک آمادگی بهتری ایجاد می‏کرد.

با این همه، گرایش قدرتمندی به ارج‏گذاری دانش علمی موجود بود؛ محفل مطالعه در واقع فضایی برای جهان‏بینیهای گوناگون به وجود می‏آورد. از این جهت، ساختار سازمانی انجمنهای مطالعه مستقل از یکدیگر، با وابستگیهای ایدئولوژیک متفاوت، در واقع به تنوع جهان‏بینیها یاری می‏رسانید.

وجود تنوع هم‏چنین در این واقعیت بیان می‏شد که شرکت در محفلها، دست‏کم در نیمه نخست سده بیستم، اغلب به صورت عضویت در یکی از جنبشهای متعددی بود که هر یک بافتی برای شمار زیادی از نیازهای آدمی را عرضه می‏داشتند. از آن‏جا که آن جنبشها گستره‏ای چنان وسیع از نیازها را در بر می‏گرفتند، می‏توان از آنها به عنوان «شیوه‏های زندگی»، که در عین حال بیانگر هویتهای متفاوت بودند، سخن گفت. تعلق به جنبش کارگری غالباً به معنای وابستگی به مجموعه‏ای از سازمانها و شرکت در فعالیتهایشان بود: از جمله مشارکت سیاسی، فعالیتهای اتحادیه‏ای، محفلهای مطالعه، سازمانهای جوانان، تعاونیهای مصرف و نیز تفریحاتی از قبیل تئاتر و رقص وغیره (آمبیورسون، 1988). پایه‏های «مادی» این فعالیتها را «مردم‏سرا»ها و پارکهای مردم، و نیز شماری نشریه تشکیل می‏دادند. الگوی مشابهی نیز در جنبش کشاورزان وجود داشت، با باشگاههای جوانان، بانکها، تعاونیهای تولیدکنندگان، محفلهای مطالعه و فعالیتهای حزبی همراه با انواع گوناگون تفریحات در اماکن ویژه. جنبشهای «کلیسای آزاد» و «باده‏پرهیزی» نیز، با تفاوتهایی در نوع فعالیت انجام شده، سبک زندگی و هویتهای ویژه خویش را ارائه می‏دادند. در درون هریک از آنها علائق و ارزشها و باورهای مشترک موجود بود. بنابراین، شرکت در محفلهای مطالعه در نیمه نخست سده بیستم غالباً بخشی از یک رابطه نسبتاً قدرتمند، و گاه مبتنی بر جایگاه طبقاتی، با یکی از جنبشهای مردمی بود.

جامعه مدنی تأثیرگذار

در نیمه نخست سده بیستم، جنبشهای مردمی و آموزشِ مردمیِ پیوسته با آنها، در کانون جامعه مدنی به نظر می‏رسند. نهادهایی که بنیانهای جامعه مدنی را تشکیل می‏دهند عبارت‏اند از : خانواده، انجمنها و جنبشهای آزاد و داوطلبانه، به اضافه ساختارهای گوناگون برای گفتمان عمومی (کوهن و آراتو، 1995). فعالیتهای جنبشهای مردمی خانواده‏ها را به گونه‏ای بنیادی، همچون اعضای خویش در بر می‏گرفت؛ و از سوی دیگر این جنبشها ترکیبی از انجمنها بودند و از طریق مطبوعات و سخنرانیهای همگانی بانگ رسایی در گفتمان عمومی جامعه داشتند. آنها با دولت و بازار در تعارضی شدید بودند. همان‏طور که آرویدسون (1985) خاطرنشان کرده است، در دوره نخست، بین جنبشها و ارزشهای حاکم بر دولت و بازار تعارضی بنیادی وجود داشت. اما جنبشهای مردمی در نهایت نفوذ قدرتمندی بر دولت و بازار اعمال می‏کردند. به ویژه آن‏گاه که دمکراسی، دولت را در دستان نخبگان جنبشها و آموزش مردمی قرار داد. اعمال نفوذ بر بازار نه تنها از طریق ارگانهای سیاسی، بلکه هم‏چنین از طریق اتحادیه‏های قدرتمند، و نیز تعاونیهای تولید و مصرف انجام می‏پذیرفت. جنبشها و آموزش مردمی هدف دگرگون‏سازی جامعه را در راستای یوتوپیایی که بنیانهای هنجاری داشت، در سر داشتند. آنان برای برابری و بهبود شرایط زندگی خویش از راه جامعه‏ای هشیار تلاش می‏ورزیدند. بدین‏ترتیب، فعالیتهای محفلهای مطالعه و دانشِ منتج از آن به عنصری اصلی در جامعه مدنی و نیز قدرت در آن جامعه تبدیل شد. بنابراین، جامعه مدنی نه تنها در انزوا قرار نداشت، بلکه نیروی بالقوه‏ای بود که در شکل‏دهیِ جامعه بر دولت و بازار موءثر واقع می‏شد.

جنبشها در طول نیمه دوم سده بیستم به ضعف گراییده‏اند، و مشارکت اعضا ژرفای کمتری یافته است. در واقع در همان سالهای دهه 1950 سخن از وجود بحران در جنبشهای مردمی در میان بود. یوهانسون (1954) به این نتیجه می‏رسد که می‏بایست در انتظار کاهش شمار اعضای فعال جنبشها بود. به زعم او این امر شکلی برای دمکراسی به شمار می‏رفت؛ یعنی خطر آن می‏رفت که جنبش به ابزاری در دست اقلیتی از شهروندان تبدیل شود. فریزر (1999) خاطرنشان می‏سازد که این سخن از وجود یک بحران بخشی از گفتمان موجود در نیمه دوم سده بیستم در بریتانیاست و به نظر می‏رسد در مورد سوئد نیز صادق باشد.

تحول دیگر همانا تحلیل رفتن تدریجی آن پیوند آهنین بین جنبشها و محفلهای مطالعه است؛ و این نه تنها به شکل رسمی، بلکه هم‏چنین در اذهان شرکت‏کنندگان محفلها، و به ویژه به دلیل فروپاشی فرهنگهای جنبشهای مذکور که برای اعضای آنها در حکم شیوه زندگی و هویت بودند. نتایج این بحران را می‏توان امروز مشاهده کرد: شرکت‏کنندگان در محفلهای ABF (انجمن مطالعه کارگران) با شرکت‏کنندگان در محافل وابسته به انجمنهای دیگر تفاوتی ندارند. 28 درصد از شرکت‏کنندگان نام انجمن سازمان‏دهنده آخرین محفلی را که در آن شرکت داشتند به خاطر نمی‏آورند. بسیاری از شرکت‏کنندگان اهمیت چندانی برای ایدئولوژی انجمنی که محفلها را سازمان می‏دهد قائل نیستند. اما روی دیگر سکه آن است که محفلهای مطالعه خود در فعالیتهایشان به بحران مشابهی دچار نشده‏اند. محفلها کماکان شمار بزرگی از مردم را در بر می‏گیرند. این را چگونه باید تفسیر کرد؟ یکی از دلایلی که معمولاً ارائه می‏شود این است که جهت‏گیری جمعی که در گذشته غالب بود دیگر به قوّت پیش وجود ندارد. مردم دیگر به منظور ایجاد جامعه‏ای هشیار، یا برای رهایی طبقه خویش، در محفلها شرکت نمی‏کنند؛ این‏که آدمی شهروندی آگاه باشد، علی‏رغم آن که فرد کارگر یا کشاورزی فاقد تحصیلات رسمی است، دیگر برای مردم مایه مباهات نیست. به نظر می‏رسد که گسترش کمّی محفلها در حوزه‏های وابسته به علائق شخصی بوده است، نه حوزه‏های مرتبط با تحولات اجتماعی یا هر نوع فعالیتی که بتوان آن را چونان قوام‏دهنده جامعه مدنی به حساب آورد. بدین‏ترتیب، شواهد دال بر آن‏اند که شرکت در محفلها هرچه بیشتر با انگیزه‏های فردگرایانه صورت می‏گیرد. از سوی دیگر، این امر ضرورتاً بدان‏معنا نیست که شمار مطلق فعالیتهای مطالعه در رابطه با انجمنها یا اتحادیه‏ها کاهش یافته است. مطالعات انجام‏شده در سال 1992 حاکی از آن است که 5 درصد از شرکت‏کنندگان در محفلها چنان نیّتی را دنبال می‏کردند (سوِنسون، 1996، ص 62). شمارِ مطلق این دسته از مردم (5 درصد در سال 1992) معادل با 55 درصد در سالهای 51-1950 است. نتیجه‏ای که به دست می‏آید این است که بین محفلهای مطالعه و انجمنها و اتحادیه‏ها کماکان پیوندی، در سطح شرکت‏کنندگان، وجود دارد. جهت‏گیری جمعی کاملاً از بین نرفته است. اما شمار شرکت‏کنندگان با انگیزه‏های جمع‏گرایانه از نوع مذکور در قیاس با کل شرکت‏کنندگان در محفلها اندک است.

پس رابطه با جنبشها و انجمنها و اتحادیه‏ها پابرجاست، اما انگیزه‏ها و فعالیتهای دیگر، آن رابطه را در سایه قرار داده است. بحران نه در انجمنها و محفلهای مطالعه، بلکه در جنبشهای مردمی است، به ویژه آنهایی که در دوره نخست از همه قدرتمندتر بودند. بحران موجود در جنبشهای مردمی و احزاب در گزارش اخیر مورد تأکید قرار گرفته است: شمار اعضای فعال در حال کاهش است. الگوی مشابهی در بسیاری از کشورها گزارش شده است (فریزر، 1999، ص 6). با این حال، می‏باید امکاناتی را که محفلهای مطالعه با شیوه‏هایی ورای شیوه سنتی در اختیار دمکراسی می‏گذارند پذیرا باشیم. الگوهای نوین تأثیرگذاری و نگرشهای نوین به دمکراسی این امکان را برجسته ساخته‏اند که جنبه‏های دیگری از شرکت در محفل‏های مطالعه می‏توانند همچون نیروهای بالقوه‏ای در گفتمان دمکراسی عمل کنند.

محفلهای مطالعه و دولت

توصیفی که قبلاً از مرزبندی قاطع بین آموزش مردمیِ آزاد و داوطلبانه، از یک سوی، و دولت، از سوی دیگر، به دست داده شد در اوایل سده بیستم صادق بود. علی‏رغم این امر، دولت به زودی با حمایت مالی خویش در توسعه و تکامل محفلهای مطالعه شرکت جست. در واقع این امری است بسیار جالب توجه، چرا که برخی از انگاره‏ها از رابطه بین دولت و جامعه مدنی را به چالش می‏خواند. حتی می‏توان این پرسش را طرح کرد: آیا حمایت دولتی برای بقای محفلهای مطالعه و تحول آن به صورت پدیده‏ای در مقیاس بزرگ حیاتی بوده است؟

نخستین انجمن مطالعه در 1912 تأسیس شد. چشم‏انداز کسب حمایت مالیِ دولت علت بلافاصله این اقدام بود. این فرضی منطقی به نظر می‏رسد که حمایت دائمی دولت عاملی بنیادی در ارتباط با ابعاد مشارکت در محفلها و نیز رشد و گسترش یک «نهادِ محفل مطالعه» با دستگاه اداری قدرتمند بوده است. این امر، همان‏طور که می‏توان انتظار داشت، مبنای مداخله دولت در آموزش آزاد و داوطلبانه را تشکیل داده است. در طول سده بیستم قواعدی برای استفاده از یارانه دولتی وضع شدند که هریک از آنها به نحوی بر فعالیت مذکور تأثیرگذار بوده‏اند.

اما تصور عمومی بر آن است که این مداخله در ماهیت این فعالیت ــ یعنی این‏که محفلهای مطالعه داوطلبانه و تابع علائق شرکت‏کنندگان و سازمانهای درون جامعه مدنی هستند ــ تغییری ایجاد نکرده است. جمعیتهای مطالعه همواره مستقل از دولت بوده‏اند، و ارگان توزیع‏کننده یارانه دولتی در واقع از سوی انجمنهای مطالعه و مدارس عالی مردمی انتخاب می‏شود. نفوذ دولت بیشتر غیرمستقیم و از طریق امکاناتی بوده است که به یارانه و قواعد اخذ آن مربوط می‏شوند.

چشمگیرترین جنبه استقلال انجمنهای مطالعه همانا استقلالشان از محتوای آن محفلهاست. محدوده‏های فعالیت و مضمونهای مطالعه در محفلها همواره بسیار گسترده بوده‏اند؛ و در این دوران، همان‏گونه که از نامهای ذکرشده برخی محافل می‏توان استنباط کرد، تقریباً هیچ محدودیتی در این باره وجود ندارد. نهادهای آموزشی معدودی چنین تنوع گسترده‏ای از محتوا را عرضه می‏دارند. شاید این امر که چنین چیزی در نهادی رخ می‏دهد که وسیعاً از سوی دولت حمایت می‏شود، نامنتظره جلوه کند.

در مورد سوئد، به هر تقدیر، می‏توان دید که یارانه دولتی به تنوع محتوای فعالیت محفلها یاری رسانیده است، چرا که نبودِ این حمایت می‏توانست از ابعاد این بخش بکاهد. بدون کمک مالی دولت، انجمنهای مطالعه احتمالاً ناچار می‏شدند که بر مشتریانی دارای امکانات مالی، مانند کارفرمایان یا پروژه‏های آموزش دولتی، تکیه کنند؛ و بدین‏ترتیب هرچه بیشتر تحت تابعیت نهادها و سازمانهای دیگر قرار داشته باشند. چنین امری احتمالاً فعالیتهایی را که در پیوند با سیاستهای آموزشی دولت نباشند یا چونان سرمایه‏گذاریهای سودآور در زندگی کاری به نظر نرسند، کمتر ممکن می‏ساخت. مطالعه‏های مرتبط با زیست ـ جهان شرکت‏کنندگان احتمالاً کاهش می‏یافت، به ویژه آنانی که از رفاه کمتری برخوردارند. به هر حال، می‏توان استعاره‏ای به عاریت گرفته از بازار را در این‏جا به کار گرفت. استقلال نسبی از جنبشها و سازمانهای مردمی دیگر از جمله به این گرایش منجر می‏شود که، با ارزش‏گذاری هنجاری کمتر، به فعالیتهایی پرداخته شود که تقاضای بیشتری برایشان موجود است (آرویدسون و لارسون، 1996). اما این استعاره بازاری به دلایل گوناگون کاربرد محدودی در این بافت دارد. نخست این‏که این بازار، بازار پول نیست، بلکه بازار شرکت‏کنندگان در محفلهاست. در این‏جا نمی‏توان شمار بسیاری از افراد را که مبلغ اندکی پرداخت می‏کنند با تعداد اندکی که مبلغ زیادی می‏پردازند مبادله کرد. دوم آن‏که، در این‏جا محدودیتی در مورد «فعالیتهای سوداگرانه» وجود دارد؛ بدین‏شکل که ارائه آموزش برای بازار، آن‏جا که خریداران عبارت از شرکتها و امثالهم باشند، ممنوع اعلام شده است. نشانه‏هایی در دست است که این مداخله از سوی دولت همچون عاملی برای نظارت بر علاقه برخی از انجمنهای مطالعه به فعالیت با انگیزه سودگرانه عمل کرده است. بدان‏معنا، می‏توان گفت که قواعد «ضد سوداگرانه» موءثر واقع شده‏اند. جنبه دیگر آن است که سازمانهای درون جامعه مدنی کماکان به انجمنهای مطالعه دسترسی داشته و می‏توانند از آنها برای آموزش اعضا و فعالیت خود بهره جویند. آشکار است که انجمنهای مطالعه در خدمت سازمانهای مبتنی بر مبانی هنجاری‏اند، اما نشانه‏هایی هست حاکی از آن‏که بسیاری از کارمندان، با تلاش برای شکل بخشیدن یا ترویج محتوایی که جامعه مدنی را تقویت کند، بر مبنایی هنجاری عمل می‏کنند (لیندگرن، 1996). بدین‏ترتیب بافتی پیچیده ظهور می‏کند. نتیجه، در هر حال، این است که محفلهای مطالعه امکانات فراوانی در اختیار جامعه مدنی قرار می‏دهند. در این‏جا به نظر می‏رسد که تا حدّی از قاطعیت مرزبندی بین دولت و جامعه مدنی کاسته می‏شود.

عدم وجود مقرراتی در مورد محتوای محفلها، که امری عمومی به نظر می‏رسد، هم‏چنین به معنای انعطاف در ایجاد محفلهایی یا محتوای نوین است. این امر به جامعه مدنی امکان می‏دهد تا در هماهنگی با موضوعات مبرم در هر مقطع زمانی مطالعات فرهنگی را سازمان دهد. انرژی هسته‏ای، اتحادیه اروپا، آلودگی آب، سلامتی کارگران، نابرابریها، نافرمانی مدنی ــ آری، به شرط وجود شرکت‏کننده، همه اینها می‏توانند مضامین باارزشی برای تشکیل یک محفل از سوی انجمن مطالعه باشد. تشکیل محفلهای مطالعه می‏تواند از منابع متفاوتی سرچشمه بگیرد. این کار غالباً از سوی انجمن مطالعه، در سطح محلی یا کشوری، صورت می‏پذیرد. در بیشتر موارد سازمانهای مستقل گوناگون (NGOs) ، که با انجمنها پیوند دارند، ابتکار عمل به خرج می‏دهند؛ و نیز سرچشمه تشکیل یک محفل می‏تواند گروهی از افراد علاقه‏مندی باشد که تشکیل محفلی را به یک انجمن مطالعه پیشنهاد می‏کنند.

امیدوارم که این مقدمه نسبتاً طولانی برای طرح انگاره‏هایی درباره تاریخ، بافتها و محتوای محفلهای مطالعه مفید واقع شده باشد. قدم بعدی، تمرکز بر دمکراسی در ارتباط با محفلهای مطالعه واقعاً موجود در دوران ما خواهد بود.

هفت جنبه دمکراسی در محفلهای مطالعه

اهمیت محفلهای مطالعه برای دمکراسی را باید در بافت وسیعتری بررسی کرد، که همانا وضعیت جامعه مدنی به عنوان یک کلیت باشد؛ یعنی این‏که دمکراسی در چه شرایطی است. می‏توان انتظار داشت برای مفهوم دمکراسی، که جایگاهی چنین مرکزی در عرصه سیاسی دارد، هیچ معنای سرراستی موجود نباشد. برداشتهای متفاوتی از این مفهوم وجود دارد و گفتمان نظری در این باب پیچیده است. در این نوشته، برداشتهای متفاوت از دمکراسی به مثابه ابزارهای تفسیری برای فهم محفلهای مطالعه، آن‏گونه که در پژوهشهای تجربی معرفی می‏شوند، به کار گرفته خواهند شد. چنین به نظر می‏رسد که نظریه‏های مختلف جنبه‏های متفاوتی از دمکراسی را برجسته می‏کنند. می‏توان دید که آن جنبه‏ها ضرورتاً نافی یکدیگر نیستند، بلکه در روشن ساختن وجوه مختلف محفلهای مطالعه یکدیگر را تکمیل می‏کنند. هدف من ارائه تصویری چندوجهی از پرسش موردنظر است. هریک از عنوانهای این بررسی با انگاره‏ای متفاوت از دمکراسی پیوند دارد. در خاتمه، درباره این پرسش که آیا محفلهای مطالعه به اقتدار شهروندان یاری می‏رسانند، بحث خواهم کرد. باور ما بر آن است که دمکراسی در نهایت می‏باید امری باشد درباره قدرت شهروندان عادی ــ یعنی مردم. علی‏رغم به کارگیری ساختارهای نظری بسیار در این نوشته، نگرش نخبه‏گرا، که دمکراسی را امری مربوط به رقابت بین نخبگان برای جلب آرای مردم می‏داند، مورد عنایت قرار نگرفته است (کوهن و آراتو، 1995).

1. برابری

ایده آموزش مردمی، آن‏گاه که در طول سده نوزدهم رشد و قوام می‏یافت، چالشی بود در مقابل آن نگرش که آموزش را امتیازی برای نخبگان به حساب می‏آورد. در واقع، آموزش مردمی نوعی تناقض‏گویی به نظر می‏رسید، چرا که معمولاً از طبقه تحصیلکرده سخن گفته می‏شد. چگونه این نگرش می‏توانست با این ایده که طبقات پایین جامعه می‏بایست آموزش ببینند، همراه شود؟ همین تقابل را می‏توان در رابطه با دمکراسی مشاهده کرد ــ ایده آموزش مردمی در تقابل با حکومت نخبگان است: «ایده دمکراسی بر آن است که تمامی شهروندان در تصمیم‏گیریها درباره آینده مشترک، از اهمیت یکسانی برخوردارند (پترسون و دیگران، 1998). برابری، جایگاهی مرکزی در فکر دمکراسی دارد. دمکراسی، در تقابل با شیوه‏های حکومتی دیگر ــ مانند تئوکراسی، حکومت اشراف، الیگارشی، پادشاهی و حکومت توانگران ــ مبتنی بر انگاره‏ای از حکومت است که بنا بر آن حکومت در اختیار گروهی از نخبگان نباشد. برابری، هم در آموزش مردمی و هم در دمکراسی امری بنیادی است. حق رأی همگانی و برابر، آزادی بیان، آزادی سازماندهی و حق رقابت برای به دست‏گیری قدرت دولتی در انتخابات آزاد، از اصول بنیادین دمکراسی به شمار می‏روند. این خواسته‏ها در بسیاری از کشورها برآورده نمی‏شوند و مردم در مقابل نخبگان حاکم ناتوان می‏مانند. آنچه که گاه دمکراسی رسمی خوانده می‏شود، به عنوان عامل نظارت، بسیار پُر اهمیت است، اما چشمداشت از دمکراسی می‏تواند فراتر از این باشد. لیندگرن (1996) از دمکراسی ژرفتری سخن می‏گوید که در آن هم‏چنین به شرایط برابر برای تأثیرگذاری در جامعه توجه شده است. انگاره دمکراسی مشارکتی با بینش مشابهی کار می‏کند (پیتمن، 1970).

این نگرش در میان کسانی که ایده «خود فهمی» را در درون آموزش مردمی آزاد و داوطلبانه وضع کردند، و نیز در متون تدوین‏شده از سوی دولت، پایگاه محکمی دارد. این نکته در آخرین گزارش دولتی درباره آموزش مردمی بزرگسالان به وضوح بیان شده است: یارانه دولت به آموزش مردمی بزرگسالان می‏باید «... این امکان را برای مردم میسر سازد که بر شرایط زندگی خویش تأثیر گذارند و به عنوان نمونه از طریق فعالیت سیاسی و فرهنگی و اتحادیه‏ای در تحولات جامعه مشارکت جویند ( لایحه [Prop.] ، 98-1997، ص115). در قطعه‏ای که به دنبال می‏آید چنین گفته می‏شود که تعیین اولویتها می‏باید از اصل برابری پیروی کند؛ بدین‏معنا که می‏بایست به شهروندانی که در موقعیت ضعیفتری قرار دارند اولویت بخشید. در این چشم‏انداز، آموزش مردمی بزرگسالان، که محفلهای مطالعه جزئی از آن است، نقشی اصلی در جهت تقویت شرایطی بر عهده دارد که مردم در آن بتوانند از تأثیرگذاری هرچه بیشتر بر جامعه برخودار شوند، که به نوبه خویش به توزیع متعادل‏تر قدرت می‏انجامد.

چشم‏اندازِ برابری از سوی شمار بسیاری در «عرصه فرمولبندی»، یعنی آن‏جا که وظیفه سیاست‏گذاری مطرح است، بیان شده است؛ با این حال ببینیم در واقعیت چه می‏گذرد: شرکت‏کنندگان در آموزش مردمی چه کسانی هستند؟ آیا مشارکت در عمل بر چشم‏انداز برابری منطبق است؟ پرسش فوق را می‏توان به گونه‏ای قویتر طرح کرد؛ یک بررسی اخیر درباره مشارکت سیاسی موءثر در سوئد نتایج مأیوس‏کننده‏ای در ارتباط با برابری به دست می‏دهد (پترسون و دیگران، 1998). تفاوتهای بزرگ و رشدیابنده‏ای بین مهاجران و بومیان، و نیز بین بیکاران و شاغلان، به چشم می‏خورد. هم‏چنین اختلاف طبقاتی گسترده و نیز سلطه کارمندان عالی‏رتبه در گفتمان عمومی و تصمیم‏گیریهای عمومی گزارش شده است. از سوی دیگر، نابرابریهای جنسی و تفاوتهای بینامنطقه‏ای ناچیز بوده‏اند. این واقعیت می‏تواند پس‏زمینه پرسش قویتری باشد که قصد طرح آن را در بالا داشتیم: آیا محفلهای مطالعه همچون نیرویی در مقابله با نابرابریهای موجود عمل می‏کنند؟

از آن‏جا که الگوهای مشارکت در پژوهشهای گوناگونی بررسی شده‏اند، می‏توان پاسخ نسبتاً روشنی بدین پرسشها به دست داد. بررسیها نشان می‏دهند که محفلها از جنبه مشارکت برابر نبوده‏اند. الگویی مشابه با آنچه را که در رابطه با قدرت سیاسی در بالا تصویر شد را می‏توان به طور عمومی در مشارکت در محفلهای مطالعه یافت. طبقات بالاتر جامعه از درجه بالاتری از فعالیت در محفلها برخوردارند، و شمار افرادی از آن طبقات که دست‏کم یک بار در محفلی شرکت کرده‏اند از طبقات فرودست جامعه بیشتر است (یانسون و گِهلر، 1995). شمار نسبی کارگرانی که به این گروه فعال تعلق دارند از طبقات دیگر کمتر است. انحرافی که از الگوی عمومی در این‏جا به چشم می‏خورد آن است که کشاورزان بالاترین شمار را در فعالترین گروه داشته و کسبه دارای کمترین تعداد در این دسته‏اند. بیکاران به دسته اخیر تعلق دارند. یانسون و گهلر (1995، ص 57) به تفاوتهای بزرگ بین درجه مشارکت مهاجران از کشورهای غیرشمالی و بومیان سوئد اشاره می‏کنند؛ مشارکت این دسته از مهاجران تنها معادل با 40 درصد از مشارکت سوئدیهای بومی است.

نتیجه این که مشارکت در محفلهای مطالعه نابرابر است. از سوی دیگر، برابری در این محفلها از اشکال دیگر آموزش بزرگسالان بیشتر است. اختلافات اندکی در مشارکت بین افراد با سابقه تحصیلی متفاوت گزارش شده است (یاتسون و گهلر، 1995، ص23). به بیان دیگر چنین می‏نماید اختلافات پیش از آن‏که به سابقه تحصیلی افراد مربوط باشد به تعلق طبقاتی‏شان بازمی‏گردد. نتیجه دیگر این‏که محفلهای مطالعه نیروی مخالفی در برابر گرایش موجود در جهت به حاشیه راندن بیکاران و مهاجران در جامعه سوئد تشکیل نمی‏دهد. گمانه مبنی بر «نیروی مخالف» بودن محفلها باطل است، و به نظر می‏رسد که محفلها با گرایشهای عمومی جامعه همسویی داشته باشند. محفلهای مطالعه همچون اهرمی متعلق به مردم در مقابل نخبگان نیست؛ بلکه همان نابرابریهایی را در خود دارند که در جامعه به طور اعم یافت می‏شوند.

با این حال، برجسته‏ترین تفاوتی که با الگوی معمول جامعه در این‏جا خود را نشان می‏دهد این است که 32 از شرکت‏کنندگان در محفلها را زنان تشکیل می‏دهند (سوِنسون، 1996، ص58)، که همانا گروهی ستمدیده ــ با دستمزدهای پایین‏تر از مردان و سهم اندک در قشر نخبگانِ در قدرت، به ویژه در بخش تعاونی ــ به شمار می‏رود. محفلهای مطالعه را می‏توان، در آن معنا، همچون نیرویی مخالف در جامعه در نظر گرفت. به هر حال، بنا بر پژوهشهایی که به فعالیت سیاسی معطوف‏اند، زنان قدرت کمتری از مردان ندارند. این نتیجه‏گیری ظاهراً مبتنی بر پیش‏فرضهایی است که دامنه تأثیرگذاری سیاسی را به ساختارهای سیاسی رسمی محدود می‏کند و ساختارهای دیگر قدرت را، که وجود نابرابریهای جنسی در آنها آشکار است، نادیده می‏گیرد.

موضوع دیگر، و کمتر شناخته‏شده، جنبه سنّی و تعلق به نسلهاست. تمامی گروههای سنی در محفلهای مطالعه شرکت دارند. شمار نسبی کسانی که به گروه سنی 74-55 سال متعلق‏اند، در مقایسه یا سهم این گروه از جمعیت، کمی بیشتر از گروههای سنی دیگر است. اما در مجموع الگوی سنی در محفلها بر دموگرافی جمعیت جامعه منطبق است. این امر در تقابل چشمگیر با دیگر نهادهای آموزشی، از جمله اشکال دیگر آموزش بزرگسالان، قرار دارد. می‏توان چنین نتیجه گرفت که محفلهای مطالعه مهمترین و گاه تنها نهاد آموزشی است که برای نیمی از جمعیت بزرگسال ــ یعنی آنانی که بیش از 50 سال دارند ــ عملاً در دسترس است. مشکل بتوان گفت که این گروه از قدرت کمتری در جامعه برخوردار است ــ آنان در احزاب و در انتخابات فعالترند، اما ابتکار عمل کمتری به خرج می‏دهند؛ تماسشان با دیگران کمتر است و از اعتماد به نفس کمتری برخوردارند (پترسون، 1998، ص83). گویی نسل جوانتر برای تأثیرگذاری از راههای فردگرایانه مجهزتر است، درحالی‏که مسن‏ترها بیشتر در تأثیرگذاری از طرق رسمی و جمعی فعالیت نشان می‏دهند.

بنابراین، نتیجه نهایی این خواهد بود که محفلهای مطالعه می‏توانند نیروی مخالف بالقوه‏ای در ارتباط با قدرت زنان، و نیز تقویت نیمه مسن‏تر جمعیت بزرگسال جامعه به حساب آید. محفلهای مطالعه در مورد طبقات، به ویژه آن‏جا که مسأله به حاشیه‏رانی بیکاران و مهاجران غیرشمالی مطرح است، همچون یک نیروی مخالف اجتماعی عمل نمی‏کنند. هم‏چنین، آشکار است که گروه اخیر (مهاجران غیرشمالی) علاوه بر جنبه قدرت سیاسی، از جنبه‏های دیگر نیز، مانند آموزش و مسکن و بهداشت، و هم‏چنین درآمد، در موقعیت تبعیض‏آمیزی قرار دارد.

2. روابط (Relations)

حال پرسش در باب نفس مشارکت را کنار می‏نهیم و به برآمدهای مشارکت‏جویی ــ یعنی به فرآیند آن ــ می‏پردازیم. آیا تعامل درونی محفل مطالعه به خودی خود می‏تواند تأثیری بر دمکراسی داشته باشد؟ برخی از متون در باب نظریه دمکراسی بر اهمیتی که تعامل و ایجاد روابط میان شهروندان برای دمکراسی در بر دارد تأکید کرده‏اند.

فیلسوف آمریکایی، جان دیویی، چنین بینشی را در سال 1916 در اثر اصلی خود دمکراسی و آموزش بیان می‏دارد. بنا بر استدلال وی غلبه بر انزوای افراد و فقدان علاقه به امر مشترک همانا جان کلام در دمکراسی است. او بر این باور است که، اولاً، مسأله بر سر ساختن منافع مشترک است و این‏که شهروندان به میزان هر چه بیشتری منافع مشترک را به مثابه امری پُراهمیت برای نظم اجتماعی به حساب آورند. ثانیاً، دمکراسی با عادتهایی سروکار دارد که ناشی از انطباق متقابل گروههای اجتماعی هنگام برخورد با یکدیگر در شرایط مختلف است:

دمکراسی چیزی بیش از شکلی از حکومت است؛ دمکراسی در درجه نخست شیوه‏ای از زندگیِ به اشتراک درآمده، از تجربه متحدِ منتقل شده به یکدیگر است. گسترش فضای آن تعداد افرادی که در علاقه مشترکی شرکت می‏جویند، بدان‏گونه که هریک از آنان می‏باید کنش خویش را به کنش دیگران ارجاع دهد، و کنش دیگران را به مثابه معنابخش و جهت‏دهنده کنش خویش قلمداد کند، معادل با فرو ریختن موانعی است که طبقه و نژاد و قلمرو ملّی بر پا داشته‏اند، و آدمیان را از ادراک معنای فعالیتشان بازمی‏دارند. شمار و گونه‏گونی هرچه بیشتر این نقاط پیوند، دال بر تنوع بیشتر انگیزشهایی است که فرد می‏باید بدانها پاسخ دهد؛ در نتیجه، این نقاط همچون معیاری برای تنوع کنش او خواهند بود. آنان رهایی نیروهایی را تضمین می‏کنند که، مادام که محرکهای کنش به حوزه محدودی تعلق دارند، سرکوب‏شده می‏مانند؛ همان‏گونه که در یک گروه ــ که اختصاصی‏بودنش راه را بر علائق بسیاری می‏بندد (دیویی، 1966، ص87).

این نگرش، که ریشه در پراگماتیسم دارد، معنایی به دمکراسی می‏بخشد بسیار متفاوت با دمکراسی رسمی که به نظارت بر قدرت سیاسی از سوی مردم وابسته است. دیویی، نظرات و تصمیم‏گیریهای روزمره و در مقیاس کوچک، و پرورش یک منش جمع‏گرا را در کانون می‏گذارد.

اندیشمند سیاسی پاتنام (1993)، بر مبنای براهینی در همین راستا، پژوهشی درباره کارآمدی سیاسی در مناطق مختلف ایتالیا ارائه می‏دهد. بنا بر استدلال وی، شهروندان می‏بایست روابط افقی را گسترش دهند تا «سرمایه اجتماعی» را بسازند (فیلد، 1998). روابط افقی نه بر سلسله‏مراتب بلکه بر برابری مبتنی هستند. همکاری از طریق سلسله‏مراتب روابط عمودی خوانده می‏شود. روابط افقی بنیادهای آن تعهدی را از سوی شهروندان می‏سازند که بر کارآمدی حکومت موءثر واقع می‏شود. بنا بر استدلال پاتنام، مبنای این روح در بین شهروندان اعتماد متقابلی است که هنگام همکاری ــ در گروههای آوازخوانی، تیمهای فوتبال، و انجمنهای دیگر ــ در مردم شکل می‏گیرد و عادتی مبنی بر همیاری متقابل در درون و بیرون گروه در آن وجود دارد. حال، چگونه می‏توان محفلهای مطالعه را به آن چشم‏اندازی که دیویی و پاتنام تصویر می‏کنند مرتبط ساخت؟

شکی نیست که محفلهای مطالعه محلی برای ملاقات و انجام کارهای مشترک است. در این‏جا امکان بالقوه‏ای وجود دارد. اگر محفلهای مطالعه، آن‏گونه که همواره ادعا می‏شود، فضاهایی غیرآمرانه‏اند، پس باید امکانی برای ایجاد روابط افقی ارائه کنند. آیا شاهدی تجربی برای این ادعا می‏توان یافت؟ پژوهشهای گوناگونی بر این نکته تأکید دارند که «با هم بودن» مضمونی بسیار قوی در اذهان شرکت‏کنندگان است. در مصاحبه‏های انجام‏شده در یک پژوهش کیفی درباره معنا و منظور از شرکت در محفل مطالعه، «با هم بودن» یکی از مقوله‏های مورد پرسش بود و تمامی شرکت‏کنندگان در مصاحبه آن را به عنوان یکی از دلایل شرکت در محفل اظهار داشتند (آندرسون و دیگران، 1996). در بررسی سوِنسون (1996) که در آن مصاحبه‏شوندگان می‏بایست تنها یک گزینه را انتخاب کنند، 33 درصد انگیزه «ملاقات دیگران، با هم بودن» را به عنوان انگیزه شرکت در محفل ذکر کردند. این بدان‏معناست که برقراری روابط برای یک سوم از شرکت‏کنندگان دلیل اصلی شرکت در محفل است.

این امر آشکارا نگرش جان دیویی مبنی بر ضرورت تلاش برای غلبه بر انزوای افراد را تأیید می‏کند. شمار زنانی که «با هم بودن» را به عنوان انگیزه اصلی شرکت در محفل مطالعه ابراز می‏دارند از شمار مردان بیشتر است (سوِنسون، 1996، ص62). با توجه به این‏که اکثریت بزرگی از شرکت‏کنندگان را زنان تشکیل می‏دهند، ارقام فوق موءید این نتیجه‏گیری است که محفلهای مطالعه نقش ویژه‏ای را به عنوان محلی برای تعامل و در نتیجه ایجاد روابط، که می‏توان آنها را روابط افقی دانست، برای شرکت‏کنندگان بازی می‏کند. این امر برای 10 درصد از مردم، که شرکت‏کنندگان همیشگی محفلها هستند، بسیار آشکارتر جلوه می‏کند. بیش از نیمی از شرکت‏کنندگان معلول، انگیزه اصلی خود را «با هم بودن» می‏دانند (سوِنسون، 1996، ص63). به سادگی می‏توان نتیجه گرفت که اولویت داشتن این انگیزه در برخی از موارد به دلیل انزوا و تلاش برای غلبه بر آن است. اما، همان‏گونه که از داده‏ها برمی‏آید، شرکت‏کنندگان در محفلها، در مقایسه با شهروند متوسط، فعالیت بیشتری در انجمنها از خود نشان می‏دهند، و بنابراین عرصه‏های دیگری، با امکانات همکاری از طریق روابط افقی، بر آنان گشوده است.

پژوهش تجربی دیگری (آندرسون و دیگران، 1996، صص191-185)، نوع روابط در محفلها را مورد تحلیل و بحث قرار می‏دهد. ویژگی این رابطه «وظیفه‏مندی همراه با صمیمیت کنترل‏شده» است. حضور در یک محفل مطالعه معمولاً به معنای انتظاراتی برای ادامه روابط در خارج از محفل نیست؛ این رابطه، رابطه‏ای است محدود. جنبه دیگر این است که فرد، مردم جدیدی را ملاقات می‏کند؛ مردمی که گاه پیشینه‏ها و ارزشهایی را نمایندگی می‏کنند متفاوت با آنچه که او به طور معمول با آن در تعامل است. در این‏جا نگرش دیویی به ذهن متبادر می‏شود، مبنی بر این‏که ملاقات بین گروههای اجتماعی به عادات نوینی مبتنی بر سازگاری متقابل منجر می‏شود.

یکی از شروط اساسی روابط در محفلها فقدان اجبار است؛ مشارکت داوطلبانه است. افزون بر این، هیچ‏گونه امتحان یا ارزشیابی، که می‏تواند رابطه‏ای عمودی بین قضاوت‏کننده و قضاوت‏شونده برقرار کند، معمولاً در محفل مطالعه مطرح نیست. این امر مبنایی است بر این فرض که روابط در مجموع افقی است، به هر حال، شیوه‏های آموزش در محفلها بسیار متنوع است و بی‏شک در محفلهای بسیار، رهبر محفل نقش مسلط را ایفا می‏کند. بدین‏ترتیب تنها پاری می‏توان اطمینان داشت که روابط در محفلها افقی است. با این حال می‏توان از جانب دیگر نتیجه گرفت که محفلهای مطالعه محل بسیار نامناسبی برای رشد روابط عمودی است. هیچ مبنای قدرتی در محفل وجود ندارد که اساسی برای ایجاد یک سلسله‏مراتب ایجاد کند، تنها قدرت ارتباطی موجود است؛ این قدرت نیز غالباً تحسین‏شده نیست، مگر آن‏که در راستایی وظیفه‏مند باشد.

اگر بتوانیم این همه را به گونه‏ای با مفهوم پاتنام «روح شهروند» مرتبط سازیم، می‏توانیم چنین فرض کنیم که محفلهای مطالعه، و نیز انجمنها و عرصه‏های غیررسمی روابط افقی، به پرورش چنان فضایل شهروندی یاری می‏رسانند که کارآمدی یک حکومت دمکراتیک را تقویت می‏کند. در مقایسه با نظمهای آموزشی دیگر، دلایلی برای این باور هست که محفلهای مطالعه شرایط بسیار مناسبی برای ایجاد روابط برابر و مبتنی بر همکاری پدید می‏آورند. این امر، از آن‏جا که سخن از یک پدیده توده‏ای در میان است، می‏تواند نقش بسیار مهمی در بر داشته باشد، حتی اگر تمامی روابط افقی نباشند. به هر تقدیر، از آن‏جا که مشارکت در محفلها برابر نیست، این تأثیر تخفیف می‏یابد و عمدتاً به کسانی که در ژرفاهای تاریک جامعه زندگی نمی‏کنند، محدود می‏شود.

3. تبادل‏نظر (Deliberation)

ارتباط میان شهروندان مضمونی است که در اندیشه معاصر در باب دمکراسی به تأکید درآمده است. اصطلاحات گوناگونی ــ از جمله دمکراسی مبتنی بر تبادل نظر، گفتگو یا بحث (هابرماس، 1991؛ پترسون، 1998) ــ دالّ بر این تأکیدگذاری‏اند. از جمله، اصطلاح دمکراسی ارتباطی نیز به کار گرفته شده است (آندرسون و دیگران، 1996، ص226). واژه «تبادل نظر» رساننده این منظور است؛ یعنی این‏که شهروندان در ارتباط و دادوستد فکری شرکت می‏جویند، و این همانا جایی است که آنان می‏توانند براهین گوناگون را مورد غور و ارزیابی قرار دهند و از این طریق برای اتخاذ موضع در مسائل گوناگون آمادگی بیشتری کسب کنند. این شیوه تفکر تازگی ندارد. آلف آلبرگ، مدیر یکی از مدارس عالی مردمی وابسته به جنبش کارگری، نمونه مجسم یک روشنفکر آموزش مردمی، همین فکر را در یکی از کتابهایش در دهه 1930 بیان می‏کند: «یک بحث واقعی می‏بایست یک همکاری باشد»، همکاری‏ای که در آن بتوان «به وارسی و روشن‏سازی یک پرسش امیدوار بود، که می‏باید امکانات بیشتری برای موضعگیری بر مبنایی موجه در اختیار گذارد» (آلبرگ، 1935، ص174). در یک پژوهش دولتی درباره آموزش مردمی بزرگسالان، که در سال 1944 آغاز شد، می‏توان نگرشی مشابه به دمکراسی را سراغ گرفت؛ یعنی این بینش که پیش‏فرض دمکراسی همانا وجود بحث دائمی حول مباحث موردعلاقه عمومی است، و این‏که شهروندان امکان شکل‏دهی به نظرات خویش را به طور مستقل در اختیار داشته باشند (لیندگرن، 1996، ص33).

آن فرمولبندیهای قدیمی را می‏توان در پرتو دمکراسی نوینی به فهم درآورد که از سوی نگرشهای تمامیت‏خواهانه به مبارزه کشیده می‏شوند ــ نگرشهایی که بحث و تصمیم‏گیری بر مبنای استدلالهای موجه نه تنها موردعلاقه‏شان نیست، بلکه منزجرکننده به نظر می‏رسد. در دوران ما، هم‏چنین می‏توان براهین ارائه‏شده به سود تبادل‏نظر را از پس‏زمینه صنعت رسانه‏های عمومی ملاحظه کرد، یعنی آن‏جا که نظرات و عقاید توسط قدرتهایی ساخته می‏شوند که مسلّماً به گونه‏ای دمکراتیک انتخاب نشده‏اند، بلکه بر سرمایه فراملّی، که در رسانه‏ها سرمایه‏گذاری شده‏اند، تکیه دارند. با توجه به این واقعیت، و نیز فعالیت گروههای فشار، آشکار است که دیدگاهها به کالاهایی تبدیل می‏شوند که می‏توانند توسط کسانی که توانایی خریدشان را دارند ابتیاع شوند. هدف، خیر عمومی نیست، بلکه استفاده از امکانات عمومی است. این نکته نیز خاطرنشان شده است که در این میان جهان‏بینیهای معینی سلطه یافته و نگرشهای دیگر را در سایه قرار می‏دهند. نمونه اخیر همانا اقتصادگرایی است که در دهه گذشته نگرش غالب بوده است. این سلطه آن‏جا که استدلالهای اقتصادی تنها براهین موجه در بحث سیاسی قلمداد می‏شوند خود را می‏نمایاند. گفتمان مسلط فضای اندکی برای تبادل نظر باقی می‏گذارد (فوکو، 1993). برخی متذکر شده‏اند که این امر در اساس مبارزه‏ای برای تعیین دستور جلسه بحث سیاسی است (پترسون و دیگران، 1998، ص96).

هابرماس (1991) شرحی به دست می‏دهد از این‏که چگونه جامعه مدنی به استعمار طرز تفکری درمی‏آید که با نیروهای نظامهایی همچون اقتصاد، که کنش استراتژیک در آنها به هنجار تبدیل شده است، سازگار شده‏اند. در نتیجه مردم حسِّ اندیشیدن و کنش در جهت خیر عمومی را از دست می‏دهند. آنچه بر کنش حکم می‏راند دیگر عادلانه و آبرومندانه بودن کنش یا دیدگاههای اخلاقی از این دست نیست، بلکه سودآوری آن است. حتی اگر این سودآوری ستمگرانه به نظر رسد، یا در نهایت همگی زیان ببینند، انگاره‏هایی مانند همبستگی معنای خود را از دست می‏دهند. مردم می‏توانند برای مصون داشتن خویش در برابر این گرایش به ارتباط و مبادله آراء بپردازند، و این همان گاهی است که می‏توان بر امر صحیح برای اندیشه و عمل تأمل کرد.

آن‏جا که تبادل نظر در کانون توجه است، ظاهراً محفلهای مطالعه بهترین شکل آموزش را ارائه می‏دهند: یک دمکراسی مبتنی بر تبادل نظر را می‏توان دمکراسی محفل مطالعه‏ای نیز خواند. مسأله این است که الگوی تعامل در محفلهای مطالعه روشن و یکدست نیست. آندرسون (1998) پژوهشی مبتنی بر مصاحبه با گردانندگان محفلها انجام داده است. این پژوهش اطلاعات پُراهمیتی درباره شیوه کار محفلها به دست می‏دهد. طبق این پژوهش، سه نوع محفل را می‏توان از هم تمیز داد: محفلهای درسی، محفلهای بحث، محفلهای کار دستی. در این محفلها می‏توان درجات متفاوتی از امکان تبادل نظر را مشاهده کرد. صرف نظر از آنچه که در زمان تنفس می‏گذرد، به نظر می‏رسد که محفلِ درسی کمترین امکانات را برای تبادل نظر در اختیار می‏گذارد. بنا بر نظر آندرسون، در محفل درسی، محتوای آموزشی همراه با مواد در نظر گرفته شده برای تدریس در کانون توجه جای دارند. گرداننده محفل نقشی همانند یک معلم سنتی بر عهده دارد، همچون رهبر و کسی که به سوءالات پاسخ می‏گوید. از سوی دیگر، آنچه در محفل بحث مشاهده می‏کنیم به تبادل نظر آزاد و فارغ از اجبار بسیار نزدیک است. بحث، مطلب اصلی در این‏گونه محفلهاست و رهبر محفل اساساً در حکم رئیس جلسه‏ای است که به بحث سازمان می‏دهد. به نظر می‏رسد که شرکت‏کنندگان خود مسئولیت تعیین محتوا را در دست دارند، حتی زمانی که بحث حول متون مورد مطالعه انجام می‏شود. این همان نوع محفلی است که دمکراسی محفل مطالعه‏ای را نمایندگی می‏کند.

نوع سوم، یعنی محفل کار دستی، چیزی دیگر ورای گفتگو ــ یعنی یک فعالیت عملی ــ را در دستور قرار می‏دهد. این به معنای فردی بودن آهنگ کار است، و گرداننده محفل، که غالباً در آن کار متخصص است، بیشتر نقش مشاور را بر عهده دارد. در محفل کار دستی، ارتباط و تبادل نظر در کانون جای ندارد، و در نتیجه در مقایسه با فعالیت اصلی در حاشیه است.

اگر بر مبنای نوع فعالیتهای اصلی در محفلها نتیجه‏گیری کنیم، می‏توانیم گفت که دمکراسیِ تبادل نظرانه می‏تواند تنها در مورد محفل بحث مناسبت داشته باشد.

حال، در واقع شواهدی حاکی از ناپختگی این نتیجه‏گیری در دست است. یک پروژه مطالعاتی در مورد شماری «محفل بافندگی» شواهدی به دست می‏دهد دال بر این‏که این محفلها عملکردی همچون عرصه‏های ارتباطی برای شرکت‏کنندگان، در این مورد زنان، داشته‏اند (والدِن، 1994). داده‏های مبتنی بر مشاهده نشان می‏دهند که فعالیت ارتباطی به موازات انجام کار دستی صورت می‏پذیرد. طبق آن مشاهدات، کارِ دستی در جای نخست، گفتگو درباره خانواده و فعالیتهای خانگی در جای دوم، و بالأخره تفسیرهایی درباره جامعه در مقام سوم قرار می‏گرفتند. گفتگوها حول سیاست، در معنای محدود کلمه، دور نمی‏زدند؛ اما، در بافت تجربیات روزمره ریشه داشتند. مضمون گفتگوها عبارت بودند از : تاریخچه زندگیِ شرکت‏کنندگان در محفل، بیمه بیکاری، مخارج مسکن، کیفیت سیستم بهداری، یا بی‏کفایتی شهرداری. به نظر می‏رسد که آنان تقریباً درباره تمامی مباحث عمده گفتمان سیاسی گفتگو می‏کردند، با این ویژگی که موضوع گفتگو مستقیماً با مسائل محلّی یا تجربیات شخصی‏شان مرتبط بود. در این‏جا ایده هابرماس مبنی بر عقلانیتی مبتنی بر زیست ـ جهان به ذهن متبادر می‏شود (والدن، 1994، ص111). اما در عین حال، ساخته‏هایی که از رسانه‏های عمومی سرچشمه می‏گرفتند، به وضوح قابل مشاهده بودند.

اهمیت این یافته‏ها آشکار است، چرا که از نتیجه‏گیریهای عجولانه جلوگیری می‏کنند. جذابیت این یافته‏ها به ویژه از این جهت است که ما را بدین [ مطلب ] که تبادل‏نظر با توانایی سیاسی چه بیانهای گوناگونی می‏تواند داشته باشد آگاه می‏کنند. اگر بخواهیم از موضعی انتقادی برخورد کنیم می‏توانیم پرسید که آیا ارتباط و مراوده‏گونگی تبادل نظر، یا بنا بر فرمولبندی آلبرگ که پیشتر ذکر شد، «وارسی و روشن‏سازی یک پرسش است که می‏باید امکانات بیشتری برای موضعگیری بر مبنایی موجه در اختیار بگذارد؟» طرح این پرسش هم‏چنین به معنای ناروشن بودن این نکته است که شرکت‏کنندگان در محفلها در جستجوی یافتن دیدگاهی معطوف به خیر عمومی باشند. هیچ نشانه آشکاری که برای پرسشهای فوق پاسخ ارائه دهد و پیوند مستقیمی با نظریه‏های دمکراسی تبادل نظری برقرار کند در دست نیست.

در محفلهای از نوع دیگر می‏توان از محتوای فعالیتشان دریافت که ارتباط و مراوده میان شرکت‏کنندگان می‏بایست پیوندی از نوع مذکور به دست دهد. از جمله محفلهایی که در بافت انجمنها تشکیل می‏شوند یا، دست‏کم، آنهایی که محتوایشان پیوند آشکاری با موضوعات سیاسی دارد. به عنوان نمونه، آنهایی که تحت عنوان محفلهای علوم اجتماعی دسته‏بندی می‏شوند می‏بایست چنین توانی داشته باشند. شکلی موجود در رابطه با این فرضیات همانا کیفیت نازل داده‏هاست. مبنای این محفلها عناوین یا معیارهای بسیار کلی و خام است. کتاب جامعه محفل مطالعه (آندرسون و دیگران، 1996) نمونه‏هایی از چگونگی شکل‏گیری دیدگاهها ارائه می‏دهد. یکی از شرکت‏کنندگان که از طریق اتحادیه در محفل شرکت کرده است، بر اهمیت بحث آزاد در جمعی متشکل از نمایندگان بخشهای مختلف جامعه، غیر از آنچه خود او بدان تعلق دارد، تأکید می‏ورزد. با این همه، در مصاحبه‏های انجام شده، نشانه‏های زیادی از نقاط پیوند با دمکراسی تبادل نظری نمی‏توان یافت. به نظر می‏رسد که دمکراسی، مضمونی مسکوت در نظرات بیان شده از سوی شرکت‏کنندگان درباره معانی ضمنی شرکت در یک محفل مطالعه است.

هارتمان (در مطالعه در انجمنها، 1996) گزارشی ارائه می‏دهد از تحقیق درباره چهار محفل که جزئی از فعالیتهای انجمنها را تشکیل می‏دهند. این گزارش امکان یک بازبینی نزدیکتر از مواردی را به دست می‏دهد که می‏توان به وجود تبادل نظر در آنها امیدوار بود. صرف‏نظر از یک مورد، هیچ نشانه‏ای از پیوندی آشکار با تبادل‏نظرهایی که بر شکل‏گیری دیدگاه یا کنش متمرکز باشد، در این محفلها نمی‏توان سراغ گرفت. مورد استثنایی، یک انجمن تاریخ محلی، محفل بحثی بود که در آن خودآموزی در کانون توجه بود، اما تصمیمهایی عملی نیز در آن اتخاذ می‏شد. موضوع موردعلاقه محفل کاملاً در ارتباط با محیط محلی بود.

نتیجه این‏که احتمالاً تبادل‏نظرها عمومیت دارند، اما شواهدی قاطع از گفتمانی که نشانگر چگونگی شکل‏گیری دیدگاهها باشد (معیار آلبرگ) در دست نیست. مسأله دیگر فقدان شواهدی عینی است حاکی از آن‏که شرکت‏کنندگان در محفلها دیدگاههای خود را بر زمینه زیست ـ جهانشان شکل می‏دهند؛ هم‏چنین به نظر نمی‏رسد که بحثهای آنان در راستای عقلانیت ابزاری باشد (معیار هابرماس). با توجه به فقدان شواهد به دشواری می‏توان گفت که آیا دیدگاهها به گونه‏ای مستقل شکل می‏گیرند یا از بین آنچه که رسانه‏ها عرضه می‏کنند، انتخاب می‏شوند (استدلال مبنی بر کنترل دستور جلسه ــ میشل فوکو). یکی از مشکلات موجود در این پژوهشها این است که مصاحبه‏شوندگان به دمکراسی به عنوان یک هدف نمی‏نگرند، یعنی آنان برای «انجام دمکراسی» در محفل شرکت نمی‏کنند. بلکه، این امر در پس‏زمینه موضوع یا فعالیتی که مدّ نظر آنان است قرار می‏گیرد. مشکل دیگر نازل بودن شناخت شرکت‏کنندگان از گفمان دمکراسی است، و این بدان‏معناست که آنان در تشخیص جنبه‏هایی از فعالیتهای محفل مطالعه که می‏توانند از نظر پرسشهای مطروحه برای ما پُر اهمیت باشند، با دشواریهایی مواجه‏اند. و آخرین مسأله، که برای هر کسی مطرح است، مشکلات موجود در دسته‏بندی علت و معلول در مورد رابطه بین فعالیتهای محفل مطالعه، بحثهای جاری در آن، دیدگاههای شکل یافته و بالأخره فعالیت سیاسی و تأثیرگذاریِ برآمده از آن است. امور زندگی روزمره معمولاً در هم بافته و پیچیده‏تر از آن‏اند که بتوان از هم جدایشان کرد.

4. دانش

«دانش قدرت است.» سرچشمه این عبارت را می‏توان تا فرانسیس بیکن، در پایان سده شانزدهم دنبال کرد (هولم، 1976). این گفته به رابطه‏ای بین دمکراسی و دانش اشاره می‏کند. دانش عاملی تعیین‏کننده برای تأثیرگذاری بر جامعه است، اما به نظر می‏رسد که دانش هم‏چنین می‏تواند پشتیبانی باشد برای مشروعیت بخشیدن به دمکراسی. «کسب آموزش، از جمله، با حمایت از ارزشهایی از قبیل رواداری (در مقابل نژادپرستی) و آزادی و برابری (در مقابل اقتدارگرایی و سلسله‏مراتب)، و نیز مشارکت سیاسی (شرکت در انتخابات، مبارزه سیاسی، عضویت و مشارکت در انجمنهای مدنی) در پیوند است» (فریزر، 1999، ص9). از سوی دیگر، کسانی که از طریق انتخابات در قدرت قرار گرفته‏اند می‏باید، به منظور استفاده از موقعیتشان در جهت خدمت به شهروندان، صاحب دانش باشند. چگونگی ارتباط انواع متفاوت دانش با دمکراسی، به هر حال موضوعی پیچیده است. دمکراسی، همان‏طور که هم‏اینک خاطرنشان شد، عموماً در پیوند با جنبش روشنگری قرار داده شده است. به یاری عقلانیت و دانش علمی می‏توان با اسطوره‏ها و خرافات، که این‏چنین موءثر مورد استفاده نازیها، به عنوان نمونه، قرار می‏گیرند، به مبارزه برخاست (آلبرگ، 1935). بیش از دو سده پیش، کانت بینشی سیاسی از روشنگری درباره به کارگیری دانش فردی در شکل بخشیدن به نظرات فرمولبندی کرد (1989، ص27).

آشکار است که کانت نوع ویژه‏ای از دانش را مدّ نظر داشت؛ دانشی که در شکل‏بخشی نظرات، اتخاذ دیدگاهی در مسائل زندگی، به ویژه مسائل جامعه، به کار می‏آید. دمکراسی مطلبی است در باب سرپیچی از قبول اطاعت. در این‏جا بینشی از خودگردانی مطرح است، دانشی مستقل که فرد را از ساختارهای قدرت که بر آمریت و سلسله‏مراتب مبتنی هستند مستقل سازد. آموزش مردمی بزرگسالان، به طور رسمی، دارای استقلالی است که شرایط مشارکت آزاد و داوطلبانه را فراهم می‏کند. دولت درباره محتوای آموزش تصمیمی اتخاذ نمی‏کند، یعنی تصمیم‏گیری در مورد دانشی که مهم تلقی می‏شود بدون مشورت با دولت صورت می‏گیرد. آموزش مردمی بزرگسالان مجاز به فعالیت سوداگرانه نیست، یعنی توسط کارفرمایان اداره نمی‏شود. هیچ‏کس نمی‏تواند فردی را مجبور به شرکت کند. این آموزش «آزاد و داوطلبانه» است.

مفهوم «خود آموزی» در این بافت بسیار جالب توجه است. این مفهوم بر خودگردانیِ جنبشها و محفلها تأکید داشته و، در نتیجه، چونان نگرشی به آموزش که به جامعه مدنی تعلق دارد جلوه می‏کند. به گفته آرویدسون «جوهر این مفهوم آن است که ابتکار عمل از کجا می‏آید و چه کسی بر محتوا و اشکال آموزش نظارت دارد. پیشوند "خود" در مفهوم خود آموزی وجه تعیین‏کننده معنای آن است» (آرویدسون، 1996، ص10). اُسکار اولسون عبارت دیگری را، که تقریباً همین معنا را افاده می‏کند، به کار می‏گیرد: «آموزش برای مردم و از طریق مردم.» ارتباط این ایده با دمکراسی آشکار است. اولسون از این سخن آبراهام لینکلن الهام گرفته است که می‏گوید: «دمکراسی یعنی حکومت تمامی مردم، توسط تمامی مردم، برای تمامی مردم» (هولم، 1976). معقول به نظر می‏رسد که خود آموزی و جامعه مدنی را در پیوند با یکدیگر ببینیم. می‏توان خود آموزی را، در بیان اشکال آموزشی موجود، آموزشی به موازات دمکراسی و جامعه مدنی دانست. در این شیوه آموزش فرض بر آن است که نظارت بر آموزش در اختیار شرکت‏کنندگان، و نه گروهی از نخبگان، قرار دارد. فلسفه پشتوانه محفلهای مطالعه متضمن این امکان است که شرکت‏کنندگان در محفل دانش خویش را می‏آفرینند و در نتیجه در حوزه‏هایی صاحب دانایی هستند که خود با اهمیت قلمداد می‏کنند.

اگر به شواهد تجربی درباره سطح معلومات جمعیت بزرگسال سوئد نگاهی بیندازیم، منابع معدودی برای کسب برخی اشارات در اختیار خواهیم داشت. نخست، به نظر می‏رسد که بزرگسالان سوئد آمادگی بسیاری برای آموختن دارند. در بررسی نسبتاً پیچیده‏ای که درباره میزان فهم مطالعه، مبتنی بر آزمونهایی در گروههای نمونه در شماری از کشورهای پیشرفته صنعتی انجام شد، بزرگسالان سوئد در رتبه نخست جای گرفتند؛ به این ترتیب که هم بیشترین شمار از افراد با بالاترین درجه عملکرد را صاحب بودند، و هم شمار کسانی که پایین‏ترین عملکرد را داشتند در میانشان اندک بود ( 1995 Canada, Statistics and DECD ). این امر دال بر آن است که کشورهای دیگری که از نظر اقتصادی، برحسب تولید ناخالص ملی، در ردیف سوئد یا بالاتر از آن‏اند، از جنبه مذکور در سطح پایین‏تری قرار دارند.

در پژوهشی دیگر، که توجه بیشتری به دانش برای دمکراسی داشت، دگرگونی در دانسته‏های شهروندان درباره سیاست و نیز کارآمدیهای آنان برای کنش به عنوان یک شهروند در 20 سال گذشته مورد تحقیق قرار گرفت. نتایج تحقیق حاکی از آن بود که مقدار دانسته‏ها افزایش یافته، اما فعالیتهای مبتنی بر کارآمدیهای شهروندی نابرابر بوده است (پترسون و دیگران، 1998).

شرکت‏کنندگان در محفلهای مطالعه بر «یادگیری» به عنوان بخش مهمی از فعالیت محفل تأکید می‏گذارند: «یادگیری» یکی از مقولات اصلی در پژوهش کیفی آندرسون و همکارانش (1996، ص68) است. در پژوهش کمّی سوِنسون (1996، ص62) اکثریت بزرگی از شرکت‏کنندگان در همین راستا می‏اندیشند و بر این باورند که شرکت در محفل مطالعه دانشی مفید در اختیارشان می‏گذارد.

از چشم‏انداز شرکت‏کنندگان، محفلهای مطالعه به افزایش دانش مردم یاری می‏رسانند. از جنبه دمکراسی می‏توان پذیرفت که این امر نشانه‏ای از افزایش قدرت شهروندان به طور کلی است. اما، کماکان فهم دقیقی از اهمیت دانش کسب شده در محفلهای مطالعه برای اتخاذ دیدگاهها و کنش دمکراتیک در دست نیست. چه نوع دانشی در ارتباط با کنش معطوف به دگرگونی اجتماعی دارای اهمیت است؟ روشنگری کارآمد در محفلها چیست؟ ما فاقد بینشهای مبتنی بر پژوهش علمی در این باره هستیم. این‏جا مسأله صرفاً بر سر کمبود پژوهش نیست، بلکه هم‏چنین مشکلات پژوهش درباره چنین پرسشهایی مطرح است.

اگر نمی‏توانیم درباره شواهد تجربی محفلهای مطالعه و یاری آنها به گسترش دانشی مفید برای شهروندان سخنی قاطع اظهار کنیم، با این حال می‏توان از محفلها به مثابه یک نیروی بالقوه بحث کرد. از منظری بین‏المللی، به نظر می‏رسد که نهاد محفل مطالعه در جامعه سوئد موردی استثنایی است که گونه متفاوتی از امکان مطلع ساختن خویش از موضوعات پُراهمیت سیاسی را در اختیار شهروندان قرار می‏دهد. این نهاد مشروعیت خویش را بر این مبنا جستجو می‏کند، و در عمل نیز برای سازماندهیِ موقعیتهای آموزشی که به افرادی با چنین علایقی معطوف‏اند، آمادگی فراوانی از خود نشان می‏دهد. اما به نظر می‏رسد که علاقه‏مندیِ سازمان‏دهندگان محلی محفلها برای پیشبرد صریح این هدف بیشتر از شرکت‏کنندگان باشد (لیندگرن، 1996). به هر رو، این نهاد به مثابه امکانی برای جامعه مدنی پُراهمیت خواهد بود. محفلهای مطالعه، آن‏گاه که موضوعات مهمی در دستور قرار می‏گیرند، به ابزاری سازمانی بدل می‏شود برای یادگیری بیشتر در جهت شکل‏دهی به نظراتی که، به درجات متفاوت، به کنش منجر خواهد شد. تاریخچه محفلهای مطالعه به ما می‏آموزد که این محفلها، در مقاطعی که وجود جامعه مدنی امری حیاتی بوده است، نقش سیاسی پُراهمیتی ایفا کرده‏اند.

به نظر می‏رسد که گرایش عمومی در بسیاری از کشورها در جهت محدود کردن دامنه آموزش بزرگسالان به مهارتهای شغلی و تخصصی یا آموزش پایه است. چنین گرایشی را می‏توان از جمله در سوئد، در گفتمان مربوط به آموزش، اسناد سیاسی و نیز رسانه‏های عمومی مشاهده کرد، اما، هنوز به نابودی نهاد آموزش مردمی بزرگسالان منجر نشده است. در این بینش تنگ‏نظرانه از آموزش، روشنگری در معنای کانتی آن از صحنه بیرون می‏شود. در نتیجه امکانی برای بزرگسالان برای یادگیری از طریق نهادی آموزشی به منظور اتخاذ دیدگاه درباره موضوعات اجتماعی باقی نمی‏ماند. کاهش حجم فعالیت در نهادهای مشابه آموزش مردمی در سطح بین‏المللی را می‏توان همچون عاملی در تضعیف جدّی جامعه مدنی در آن کشورها تلقی کرد. این به معنای کاهش توان و شادابی دمکراسی است ــ امری که گاه به مثابه بخشی از گرایش سیاست‏زداییِ جامعه آشکارا مشروعیت می‏یابد. این گرایش بر آموزش و تعلیمی که از سوی کارفرماها و دولت کنترل می‏شود تأکید دارد. بین این گرایش و بینش اسکار اولسون مبنی بر «آموزش برای مردم و از طریق مردم» فاصله‏ای بعید وجود دارد.

5. تنوع

ظهور تحولات بنیادی در جامعه معاصر مضمون بحثهای پُرشوری میان نظریه‏پردازان اجتماعی در دهه‏های اخیر بوده است. بسیاری از آنان چنین استدلال می‏کنند که جوامع ثروتمندتر جهان در معرض تحولی کیفی به جامعه‏ای از گونه‏ای نوین هستند. اسامی گوناگونی ــ پسین یا پسامدرن ــ برای نامیدن این جامعه به کار گرفته شده‏اند. برخی از ویژگیهای عمومی این جامعه، که غالباً مورد تأکید قرار می‏گیرند، از این قرارند: جهانی شدن اقتصاد و فرهنگ، که در آن وجه جهانی و وجه محلی به شدّت تداخل می‏کنند، و این تحولی است مبنی بر این‏که عادات زندگی در ارتباط هر چه کمتری با تولید و رابطه بیشتر با مصرف قرار می‏گیرند؛ فرو ریختن هویتهای جمعی و فردی شدن هویت (گیدنز، 1991؛ اوشر، برایانت و جانستون، 1997). این جامعه در حال ظهور از امنیت کمتری برخودار است، و یکی از دلایل آن تضعیف دولت رفاه، به ویژه با جهانی شدن اقتصاد است، بدان‏معنا که دولتها می‏باید خود را با منافع سرمایه جهانی منطبق سازند (کاستلز، 1996؛ والترز، 1997). جنبه دیگر کاهش امنیت بازار کارِ انعطاف‏پذیر و سریعاً دگرگون‏شونده است.

وجه دیگر این جامعه نوین از میان رفتن مرزهاست: مرز بین کار و اوقات فراغت (به عنوان نمونه، کار از راه دور)، امر خصوصی و امر سیاسی، هویتهای جنسی در امور خانه‏داری)، و نیز مرز بین جامعه مدنی و دولت. مرزبندیهای کهن، به ویژه در مورد هویتها از میان رفته‏اند ــ جنسیت، نژاد، فرهنگ، ملیّت و طبقات موانعی اجتماعی تلقی می‏شوند که بر ترکیبهای پیچیده‏تر و آفرینش فعال هویتها پرده می‏افکنند. یکی از ملاحظاتی که در این رابطه می‏توان ارائه کرد این است که این همه چیزی کاملاً نوین به نظر نمی‏رسد. این تحولات را می‏توان بیشتر به مثابه دگرگونی در چشم‏انداز قلمداد کرد تا توصیفی از جامعه‏ای نوین. یکی از ایده‏های مطرح آن است که افراد هویت خویش را از طریق گزینش یک شیوه زندگی، که غالباً در الگوهای مصرف و عقاید و غیره بیان می‏شود، شکل می‏دهند. آنان بدین‏ترتیب زندگی‏نامه خود را خلق می‏کنند (آلهایت، 1994). جامعه، در این تصویر، پدیده‏ای همگن و متحدالشکل نیست، بلکه نامتجانس و چندبُعدی است (کواله، 1997).

این عدم تجانس از چشم‏انداز دمکراسی بسیار جالب توجه است، چرا که گرایش موجود در برخی از نظریه‏های دمکراسی را به چالش می‏خواند؛ یعنی باور به وجود عقلانیتی جهانشمول که مثال نهایی حقیقتی جهانشمول را، که تمامی انواع مرزبندیها را در هم می‏نوردد، تشکیل می‏دهد. بنا بر گزینه متقابل، هیچ حقیقت جهانشمول یا تصمیمی «صحیح» در کار نیست. بدین‏ترتیب دمکراسی عبارت از راههای صلح‏جویانه برای منافع و جهان‏بینیهای متعارض است؛ یا به بیان دیگر، مذاکرات و سازشها میان تکثّری از گروهها در اجتماعی که نمایندگان خویش را انتخاب کرده است. وجود امکانات برای بسط تنوعی از نظرات و تشکیل سازمانهایی مبتنی بر این تنوع از ملزومات این دمکراسی است (جانستن، 1999، ص183). اصطلاح «شهروندی پلورالیستی» را به کار می‏گیرد، که حاوی تنوع و پلورالیسم فرهنگی است. در این‏جا با نوعی ناسازه مواجهیم. تمجید از نگرش خاص‏گرا (particularistic) خود بر برخی ارزشهای جهانشمول مبتنی است: از جمله پذیرش و احترام به تنوع، و نیز ارزش برابر تمامی افراد، صرف‏نظر از این‏که به کدام گروه تعلق دارند.

مفهوم «سیاست بازشناسی» با هدف مشابهی ــ یعنی پاسخگویی به چالشهای ناشی از عدم تجانس ــ بسط یافته است (نوژن، 1995). «بازشناسی» واژه‏ای است که در اصل از سوی هگل به کار گرفته شده است. نکته مورد نظر این است که فرد موظف به بازشناسی و احترام به دیگری است تا مورد بازشناسی و احترام قرار گیرد. عدم بازشناسی بدان منجر خواهد شد که هر دو طرف در این میانه بازنده شوند. سیاست بازشناسی می‏تواند، در بافت یک جامعه پلورالیستی، هدف عمده‏ای را تشکیل دهد. نمونه‏ای مشخص عبارت است از آفریقای جنوبی و سیاست «آشتی دوباره» که اصل راهنمای (قویّاً مرتبط با ماندلا) در دوران پس از جدایی نژادی بوده است. اصل بنیادی در این‏جا، در همسویی با «بازشناسی»، نه سرکوب اقلیت، بلکه پذیرش آن بوده است. گزینه دیگر می‏توانست انتقام‏جویی از اقلیتی باشد که سرکوبی چنان گسترده را در مورد اکثریت مردم اعمال کرده بود. عواقب سیاستهای مبتنی بر عدم بازشناسی را می‏توان، به عنوان نمونه، در بوسنی و کوسوو، تیمور شرقی و لیبریا مشاهده کرد.

نبود هویتهای سنتی که پیشتر در چارچوب جنبشهای مردمی شکل می‏گرفتند، امری است که هم نگرشهای مشترک به جامعه مدنی و هم بافتهای محفلهای مطالعه را به چالش می‏خواند. سنت محفل مطالعه در دوران قدیم پیوندی تنگاتنگ با هویتهای جمعیِ سنتی داشت. حال، ماهیت آموزش مردمی و داوطلبانه در جامعه‏ای که هویتها در آن به حال شناور بوده و در حال ساخته شدن و باز ساخته شدن هستند، چه می‏تواند باشد؟ چنین چالشی از سوی آنانی که در جامعه به حاشیه رانده شده‏اند به میان کشیده می‏شود ــ و اینان همان کسانی هستند که در جامعه مدنی نیز در حاشیه قرار گرفته‏اند. یک مبنای ارزشی دمکراتیک ما را به مبارزه با این به حاشیه‏راندگی فرامی‏خواند؛ یعنی، می‏بایست با فقدان سرمایه اقتصادی و اجتماعی، با انقیاد و فقدان خودگردانی به مثابه عواقب بیکاری و دریافت کمک هزینه از جامعه، مبارزه کرد (جانستون، 1998). چالشی که وجود تنوع در جامعه در برابر محفلهای مطالعه قرار می‏دهد همانا تقویت شبکه‏های اجتماعی این گروه و افزودن بر امکاناتشان برای ساختن هویتهای فرهنگی به طریقی است که به جدایی بیشتر آنان از جامعه منجر نشود. جنبه دیگری از تلاقیهای موجود بین دمکراسی و تنوع آن است که امکاناتی برای شکل بخشی به تنوعی از هویتها در اختیار شهروندان قرار گیرد، آنچنان که از به حاشیه‏راندگی اجتناب شود. این به معنای فهم ژرفتری از مفهوم ارزش برابر افراد است. جامعه معاصر بی‏تردید از برخی جهات نامتجانس است ــ گاه اصطلاح چندفرهنگی در این مورد به کار گرفته می‏شود. اما بحث نه بر سر فرهنگ در معنای سنتی آن، بلکه در رابطه با افراد و گروههایی است که شیوه زندگی خاص خود را انتخاب می‏کنند و هویتهای خویش را می‏آفرینند. بدین‏ترتیب شمار گروه‏بندیها بسیار است، از جمله گروه‏بندی بر مبنای سلیقه موسیقی، زبان، طبقه، گرایش جنسی، گرایش سیاسی. در بیشتر موارد، هویتها بر ترکیبی از این عناصر مبتنی هستند؛ امری که می‏تواند مایه مجادله دانشمندان علوم اجتماعی در رابطه با پرسش اساسی بودن یا روبنایی بودن این یا آن عنصر باشد. بدین‏ترتیب، مرزبندیها ناروشن هستند. چالشِ پیش روی دمکراسی همانا پذیرش این تنوع و مقابله با طرد اجتماعی افراد و گروهها بر مبنای تفاوتهاست، یعنی دفاع از این ایده که همگی دارای ارزش برابرند.

در این‏جا وادار به ورود به مباحثه درباره عام‏گرایی و خاص‏گرایی می‏شویم. آشکار است که گرایشهای «ایدئولوژیک» پسامدرنیستی بر تمجید از تنوع و تکثری از هویتهای انعطاف‏پذیر ــ یعنی یک آرمان جهان‏وطنی ــ استوارند. به ویژه تقسیم‏بندیهای کهنه ــ مبتنی بر نژاد، ملیت، طبقه، جنسیت و فرهنگ ــ فاقد مشروعیت اعلام می‏شود؛ چرا که ترکیب، آمیختگی، و فقدان مرزهای صریح اموری بدیهی جلوه می‏کنند. آن مرزبندیها در واقع برساخته‏های اجتماعی و غالباً سرکوب‏گرانه‏اند، چرا که بر انگاره خلوص بنا شده‏اند. گویی سخن از هویتهای جوهرین در میان است (عثمان، 1999).

در نتیجه شاهد برساخته‏هایی از قبیل یک سوئدی واقعی، یک کارگر واقعی، یک زن واقعی و یک کولی واقعی هستیم. این برساخته‏ها، از آن‏جا که تمهیداتی بلاغی با تأثیری نیرومندند، از اهمیت برخوردارند. اما نکته در آن است که اینها همگی ساختگی‏اند. هویتها در حالتی از سیالیّت دائمی به سر می‏برند؛ نژادهای مختلف با هدف جداسازی برای استثمار برساخته‏شده‏اند (به عنوان نمونه آپارتهاید) و هویتهای ملی با هدف سلطه و مقاومت در بازی قدرت (به عنوان نمونه در بالکان)؛ و هویتهای جنسی چونان عواملی محدودکننده برای مردان و زنان عمل می‏کنند. گزینه متقابلِ این نوع جوهرباوری همانا تجلیل از آمیختگی، ترکیبها و مرزهای ناروشن است. این نیز انتقادی است از یکدستی و یگانه کردن چشم‏اندازها ــ یعنی روایات اعظم، صرف‏نظر از آن‏که بر چه مبنایی ساخته شده باشند. تنوع، در چشم‏اندازی دمکراتیک می‏باید هم‏چنین متضمن ترکیب متناقضِ احترام به فرد (خاص) به مثابه ارزشی جهانشمول باشد.

حال، محفلهای موجود چگونه با موضوع تنوع برخورد می‏کنند؟ در واقع باید گفت رابطه این دو بسیار رضایت‏بخش است. هرگونه مقایسه‏ای با سایر نهادهای آموزشی حاکی از آن است که محفلها از تنوع بیشتری برخوردارند (لارسون، 1998). همان‏طور که اشاره کردیم، تنوع در محفلها از نظر محتوا، و گونه‏گونگی فعالیتها در پیوند با هرگونه علاقه و هدف بسیار زیاد است. به سادگی می‏توان گونه‏های نوینی از محتوا را در راستای واحدی به کار گرفت؛ این امر با ارائه فضاهای یادگیری به خلق هویتهای نوین یاری می‏رساند. نمونه‏ای از این دست می‏تواند عرصه موسیقی باشد؛ علاقه‏مندان به موسیقی می‏توانند در هریک از انواع گوناگون آن ــ از راک و جاز گرفته تا موسیقی مردمی و اشکال مدرن ــ بدون هیچ‏گونه محدودیت فعالیت کنند. نمونه دیگر محفلهایی است که محتوای فعالیتشان بر علائق گروههای اجتماعی مبتنی است، مانند اتحادیه‏ها، مهاجران از کشورهایی معین، سازمانهای سیاسی و نیز باشگاههای ورزشی، که می‏توانند در راستای علایقشان «برنامه‏های آموزشی» خود را به اجرا درآورند. در محفلها، برخلاف نظام مدارس عمومی، موضع بی‏طرفانه نسبت به نگرشهای سیاسی و مذهبی در محتوای مطالعه امری اجباری نیست. بدین‏ترتیب نوعی بازشناسی «ساختاری» از «دیگری» در این‏جا موجود است. عدم وجود یکدستی در محفلهای مطالعه، فضایی برای شکوفاییِ گوناگونی و تنوع ایجاد می‏کند.

از منظری دیگر، تنوع در میان شرکت‏کنندگان محفلها نیز بسیار گسترده است. تمامی گروههای سنّی در محفلها شرکت دارند؛ «آموزش مردمی بزرگسالان» در واقع معادل رسایی در این رابطه نیست، چرا که بسیاری از کودکان نیز در محفلها شرکت می‏جویند. در آن سوی طیف، میزان شرکت اشخاص مسن و حتی کهنسال بسیار بالاست ــ و این در حالی است که اکثر نهادهای آموزشی، حتی آنهایی که به آموزش بزرگسالان اشتغال دارند، طیف سنّی بسیار محدودی را در بر می‏گیرند. بیکاران از محفلهای مطالعه حذف نمی‏شوند؛ و نیز در مورد کسانی که فاقد صلاحیت تحصیل، چه رسمی و چه واقعی، هستند هیچ‏گونه حذفی صورت نمی‏گیرد.

اگر بتوان درباره نظام محفل مطالعه چیزی گفت، این است که این نهاد بسیار آنارشیستی است. سرچشمه این خصوصیت را به دشواری می‏توان مشخص کرد، اما چند عامل را می‏توان برشمرد. نخست این‏که هیچ برنامه آموزشی عمومی یا قواعد روشنی برای فعالیتهایی که به یارانه دولتی وابسته‏اند وجود ندارد، علی‏رغم این واقعیت که حجم این یارانه بسیار قابل ملاحظه است. دوم این‏که یازده انجمن کشوری مستقل، که همگی شعبه‏های محلیِ کم‏وبیش مستقلی دارند، برای این فعالیتها تصمیم می‏گیرند. مضافاً این‏که، این یازده انجمن به شمار بزرگی از جمعیتها و سازمانها وابسته‏اند ــ انجمنهای مطالعه در واقع به آن سازمانها و جمعیتها متعلق‏اند، تا جایی که آنها مبانی رسمی انتخاب هیأت‏مدیره و غیره را در انجمنهای مطالعه تعیین می‏کنند. با این حال جنبه دیگری هست که می‏توان از محفلهای مطالعه به مثابه یک نهاد سخن گفت؛ این جنبه وجود یک دستگاه اداری با کارمندان نسبتاً کارآمد است. تلاش این کارمندان بر آن است که فعالیت محفلها را در سطح بالایی نگاه دارند؛ بدین معنا که آنان در جستجوی علایقی در بین شرکت‏کنندگان آتی محفلها هستند که نهادهای آموزشی دیگر امکانی به آنان عرضه نمی‏کنند. همه این عوامل به تنوعی آنارشیستی، چه در مورد محتوای فعالیت و چه شرکت‏کنندگان در محفلها، دامن می‏زنند.

آندرسون و همکارانش (1996) بدین نتیجه می‏رسند که «تنوع» عمومیترین ویژگی محفلهاست. آنان در پژوهش خویش برای فهم چگونگی ارتباط بین شرکت در محفلها و شرایط زندگی مردم تأکید عمده‏ای داشته‏اند. نتایج به دست‏آمده نشانگر پیچیدگی و چندجانبگی این ارتباط است. یکی از وجوه پیچیدگی آن بود که محفلهای مطالعه تقریباً همواره از راههای مختلفی به افراد یاری رسانیده‏اند، که در ترکیب با یکدیگر به شرایط زندگی خاص هر فرد مرتبط بوده‏اند. در عین حال، این بدان معناست که شرکت‏کنندگان در یک محفل می‏توانند بسته به شرایط زندگی متفاوتشان، چیزهای مختلفی از آن محفل کسب کنند. چنین تفاوتهایی در سابقه افراد معمولاً در نهادهای آموزشی دیگرمی‏تواند به طرق گوناگون کاهش یابد، به عنوان نمونه از طریق پیش‏نیازهای لازم برای ورود یا شرایط سنّی. احتمالاً تنوع شرکت‏کنندگان در اغلب نهادهای آموزشی که به نظام شایسته‏سالاری متصل‏اند، با محدودیت مواجه است؛ و این امری است که به طور معمول در مورد محفلهای مطالعه صادق نیست. در پژوهش فوق‏الذکر، 44 طریق به طور کیفی متفاوت برای معنا بخشیدن به شرکت در محفل مطالعه در میان شرکت‏کنندگان تشخیص داده شد.

ایده تنوع چیزی نیست که تنها در محفلهای کنونی یافت شود، بلکه به مثابه یک هنجار از همان ابتدا مطرح بوده است. ریکارد ساندلر (1937)، نخستین رهبر اولین انجمن مطالعه، به سود تنوع و دگرگونی دائم استدلال می‏کرد و حتی از واژه‏ای به عنوان متضاد تنوع و تکثر استفاده می‏کرد که در عین حال هم به معنای یکدستی و هم بلاهت بود.

به نظر می‏رسد که محفل مطالعه می‏تواند با چالش تنوع، که در ایدئولوژی پسامدرن مورد تأکید بسیار بوده است، به سادگی مواجه شود. نهاد محفل مطالعه به صورت نظامی بسط یافته است که تنوع و انعطاف‏پذیری، بدون ارجاع به چنین ایدئولوژی‏ای، هم‏اینک در آن موجود است (لارسون، 1998). با این حال، همان‏طور که دیدیم، عرضه این تنوع دچار مشکلاتی است؛ از جمله این‏که برخی از گروهها در محفلها شرکت نمی‏کنند و محفلهای مطالعه در حمایت از گروههای به حاشیه‏رانده‏شده، بدین‏منظور که دیگرگونه بودنشان دلیلی برای حذف آنها قرار نگیرد، همواره موفق نبوده‏اند.

ظاهراً محفلهای مطالعه برخی ویژگیهای ناسازنما را با خود حمل می‏کند. یکی این‏که محفل مطالعه از حیث محتوا و اهداف شرکت‏کنندگان آنارشیستی است؛ درحالی‏که این فعالیت توسط سازمانی انجام می‏گیرد که نهادینه شده و دارای سطوح متفاوت از جمله کشوری است. یکی از دلایل این انعطاف‏پذیری این واقعیت است که محفلهای مطالعه، در رابطه با نهادهای آموزشی دیگر، در خط مقدم قرار دارد، و این‏که نهادهای دیگر وظایف مربوطه را پس از محفلهای مطالعه به عهده می‏گیرند. زمانی که تنها نخبگان تحصیل می‏کردند، محفلهای مطالعه امکانات آموزشی را به کسانی عرضه می‏کردند که تحصیلات نازلی داشتند. سپس نظام آموزش عمومی ایده آموزش برای همه را از آنِ خود کرد؛ به عنوان نمونه می‏توان از آموزش زبان سوئدی برای مهاجران در محفلهای مطالعه نام برد. پس از محفلها، مدارس بزرگسالان وابسته به شهرداری این آموزش را بر عهده گرفت. آن‏جا که محدودیت کمتری در کار است، انعطاف‏پذیری و خلاقیت رشد می‏یابد. از سوی دیگر، برای کسانی که از طریق آن سازمانها امرار معاش می‏کنند، تلاش برای بالا بردن شمار شرکت‏کنندگان در محفلها امری حیاتی است.

ناسازه دیگر این است که محفلهای مطالعه از دولت یارانه دریافت می‏کنند بی‏آن‏که هیچ‏گونه مداخله مستقیمی از سوی دولت در مورد محتوای فعالیت محفلها در کار باشد ــ دولت تنها اشاراتی می‏کند مبنی بر این‏که محفلهای مطالعه در خدمت دمکراسی و دگرگونی اجتماعی باشند. بدین‏ترتیب، جامعه مدنی چیزی کاملاً متفاوت و مستقل از دولت نیست، بلکه دیر زمانی است که از دولت حمایت مالی دریافت داشته است. شواهد حاکی از آن‏اند که بدون کمک مالی دولتی محفلهای مطالعه نمی‏توانستند به پدیده‏ای توده‏ای تبدیل شوند. این به معنای وابستگی مالی به دولت اما استقلال در محتوای فعالیت است.

ناسازه سوم به مدرنیته و پسامدرنیته بازمی‏گردد. محفلهای مطالعه به مثابه بخشی از پروژه مدرن و جنبشهایی که تضمین‏کننده تحول به مدرنیته بودند ظهور کرد. امروزه در سوئد، گاه محفلهای مطالعه همچون جزئی از یک شیوه زندگی «از مد افتاده» قلمداد می‏شود. با این حال، به نظر می‏رسد که این همان نهاد آموزشی است که برای پاسخگویی به خواستهای نگرش پسامدرن بیشترین آمادگی را دارد (لارسون، 1998). اوشر (Usher) ، برایانت و جانستون (1997) در کتاب خویش درباره چالشی که پسامدرنیته در مقابل آموزش بزرگسالان قرار می‏دهد، از سنتهای آموزشی آنگلوساکسون به شدت انتقاد می‏کنند و گزینه‏ای برای مواجهه با آن چالش ارائه می‏دهند. نگرش آنان تا حدی با سنت محفل مطالعه در سوئد در تطابق است؛ امری که به یک معنا همچون طنز تاریخ به نظر می‏رسد.

تا این‏جا می‏توان نتیجه گرفت که سنت محفل مطالعه نظامی ارائه می‏دهد که دارای آمادگی بسیار برای پشتیبانی از تنوع است. هم‏چنین می‏توانیم گفت که این تنها امکانی بالقوه نیست، بلکه محفل مطالعه در واقع عملاً همچون محلی برای تولید و بازتولید هویتهای گوناگون مورد استفاده قرار می‏گیرد.

با این حال، موفقیتهای به دست آمده در این زمینه محدود است. در مقدمه این فصل به شواهدی اشاره کردیم حاکی از وجود اقلیتهای به حاشیه رانده‏شده مانند بیکاران و مهاجران و کسانی که کار دائم ندارند. فعالیت موءثر آنان در حیات سیاسی جامعه از جمله شرکت در انتخابات به مراتب کمتر از دیگران است. داده‏های دیگر حاکی از آن است که این گروه هم‏اینک پاری از مشارکت دمکراتیک در جامعه حذف شده‏اند. بدین‏ترتیب، همراه با تأثیرگذاری کمتر بر گفتمان عمومی یا تصمیم‏گیریهای سیاسی، نقش این گروهها در جامعه مدنی محدود شده است.

این به حاشیه رانده شدگی تا حد زیادی در ارتباط با پرسش تنوع در جامعه است، چرا که این گروه از مردم اغلب احساس می‏کنند که با دیگران متفاوت‏اند و به دلیل این تفاوت احساس می‏کنند که به جامعه مدنی، که محل بحث و تبادل نظر دیگران است، تعلق ندارند. مشکلی که محفلهای مطالعه با آن مواجه‏اند این است که علی‏رغم آمادگیشان برای پشتیبانی از تنوع، شرکت نازل گروههای حاشیه‏ای در محفلها از همان الگویی پیروی می‏کند که در بخشهای دیگر جامعه یافت می‏شود. انجامِ تلاشی جدّی برای مشارکت دادن این گروهها مبرمترین چالشی به نظر می‏رسد که انجمنهای مطالعه با آن مواجه‏اند. این چالشی است درباره پشتیبانی از هویت گروههای حذف شده، و نیز ابراز احترام و حمایت از نیاز آنها به سازماندهی خویش برای مشارکت سیاسی و دگرگونی اجتماعی. مبارزه‏ای که خود آن گروهها پیش روی دارند همانا ساختن موقعیتی قدرتمند در جامعه مدنی برای تأثیرگذاری بر ساختارهایی است که به زندگیشان شکل می‏بخشد.

6. دمکراسی درونی

آیا تصمیم‏گیری در درون محفلها دمکراتیک است؟ آیا شرکت‏کنندگان می‏توانند بر روند محفل خویش تأثیر بگذارند؟ مضمون کلی این مقاله رابطه بین دمکراسی به طور اعم و نقشی است که محفلهای مطالعه می‏توانند در حمایت از دمکراسی بازی کنند. در این‏جا پرسش دمکراسی در درون محفل ــ یا دمکراسی درونی ــ را پیش روی داریم. این پرسشی است درباره، از یک سو، تقسیم قدرت در درون محفلها، و از سوی دیگر، میزان تأثیرگذاری شرکت‏کنندگان بر نهاد محفل مطالعه در سطوح مختلفِ انجمنهای مطالعه و شورای آموزش مردمی بزرگسالان. جنبه نخست در پیوند با دمکراسی مشارکتی است، درحالی‏که جنبه دوم به دمکراسی از طریق نمایندگان منتخب مربوط می‏شود.

مفهوم دمکراسی مشارکتی ریشه در برداشت کهن از دمکراسی دارد. در دمکراسیهای یونان باستان، علی‏رغم حذف زنان و بردگان، شاهد گونه‏ای دمکراسی مشارکتی هستیم. آن دمکراسی حکومتی بود که بنیان آن در میدان شهر ( آگورا ) قرار داشت، جایی که امور مشترک، بدون وجود نظامی مبتنی بر نمایندگان مورد بحث و تصمیم‏گیری قرار می‏گرفت. آنچه را که در آگورا اتفاق می‏افتاد می‏توان سرمشق دمکراسی‏ای دانست با گفتمانی عمومی که مستقیماً به تصمیم‏گیری مرتبط بود. مفهوم دمکراسی مشارکتی بار دیگر در دهه 1960 زنده شد (پیتمن، 1970). در آن‏زمان سرسخت‏ترین رقبای دمکراسی مشارکتی از استعاره بازار برای بیان نگرش خویش استفاده می‏کردند؛ در نگاه آنان دمکراسی نظامی بود که در آن نخبگان گوناگون برای کسب آرای مردم با یکدیگر به رقابت می‏پرداختند. تا جایی که به محفلهای مطالعه و نقش آنها در دمکراسی بازمی‏گردد، برداشتی از دمکراسی، ورای رقابت نخبگان مورد نیاز است. یکی از موضوعات بنیادی، رابطه بین مشارکت محلی در مقیاس کوچک و ساختارهای گسترده‏تر است. پس از دوران باستان شاهد تبدیل دولت ـ شهرها به ملتها بوده‏ایم، و ضعف دمکراسی در این دوران با جهانی شدن اقتصاد و فرهنگ مرتبط است (کورس گور، 1997).

این‏که محفلهای مطالعه در راستای دمکراسی فعالیت می‏کنند به مثابه اصلیترین ویژگی محفلها تلقی می‏شود، و نیز همین جنبه است که آنها را به گلهایی نادر و جذاب در بوستان آموزش تبدیل می‏کند. ایدئولوژیِ خود آموزی نیز بدین مجموعه تعلق دارد. این اندیشه حاوی جنبه‏های گوناگونی بود؛ به عنوان نمونه، این‏که جمع کنترل آموزش را به دست داشت، یعنی تصمیمها در درون ساختارهای جمعی خاصی اتخاذ می‏شد که از نظر اصولی همواره دمکراتیک بودند. خود آموزی ضرورتاً به محفل مطالعه منجر نمی‏شد بلکه می‏توانست برای هریک از جنبشها شکل مناسب خود را بیابد. این مفهوم اعتقادی را در برداشت مبنی بر این‏که: «شرکت‏کننده، محتوای مورد مطالعه را بدون هیچ واسطه با تصحیحاتی تفسیر کرده و به تصاحب خویش درمی‏آورد» (آرویدسون، 1996، ص10). «فضای بازی» برای تصمیم‏گیریهای محلی در محفلهای مطالعه با اغلب نهادهای آموزشی دیگر در سوئد متفاوت است. این‏جا هیچ برنامه آموزشی واحدی در سطح کشوری وجود ندارد، یعنی از این جنبه اصولاً موانع چندانی تصمیم‏گیریهای محلی را محدود نمی‏کنند (لارسون، 1993)؛ اعمال نفوذ از سوی نمایندگان منتخب مردم، پارلمان و دولت بسیار اندک است، و در رابطه با یارانه دولتی تنها برخی اهداف، و نیز خواسته ارزیابی منظم از فعالیتهای انجام‏شده، مطرح است. محدودیتهای دیگر عبارت از قواعدی است که در درون انجمنهای مطالعه وضع شده‏اند. در این‏جا دو جنبه دمکراسی مطرح است: نخست، تأثیری که شرکت‏کنندگان می‏توانند در سطوح انجمن مطالعه داشته باشند؛ دوم آن «فضای بازی»ای که در تصمیم‏گیری به شرکت‏کنندگان داده می‏شود. در رابطه با جنیه نخست می‏توان تنها تصویری ناروشن از داده‏های تجربی به دست آورد. در اغلب انجمنهای مطالعه، شرکت‏کنندگان در محفلها به طور مستقیم دارای نماینده نیستند؛ بدین دلیل که سازمانهای مرتبط با انجمنهای مطالعه مختلف هم‏آنهایند که مبنای انتخاب نمایندگان انجمنها را تشکیل می‏دهند. در نتیجه، در اغلب انجمنها، آن دسته از شرکت‏کنندگان در محفلها که در سازمانهای پشتوانه انجمنها عضویت دارند دارای نماینده در انجمن مطالعه‏اند؛ عضویت در سازمانهای مذکور معمولاً در مورد شرکت‏کنندگان صدق نمی‏کند (هارتمان، 1998). بنابراین، دمکراسیِ نمایندگی در انجمنهای مطالعه امری دوپهلوست: انجمنها از طریق تصمیم‏گیری دمکراتیک اداره می‏شوند، ولی شرکت‏کنندگان لزوماً در این‏جا رأیی ندارند. بنابراین بسیاری از شرکت‏کنندگان از تأثیرگذاری بر روند تصمیم‏گیری که در خارج محفل صورت می‏گیرد محروم‏اند. پشتوانه تاریخی این امر می‏تواند این باشد که محفلهای مطالعه در اوان کار کاملاً در جنبشهای مردمی و سازمانهای آنها ادغام بودند.

جنبه دیگر، «ابعاد فضای بازی» در درون هر محفل مطالعه است. در این باره نیز نمی‏توان نتیجه‏ای روشن و یکسره ارائه کرد، بلکه می‏باید بین گونه‏های متفاوت تمایز قایل شد. آندرسون (1998)، در تفسیرهای مقدماتی‏اش از بررسی رهبران محفلها، سه نوع محفلِ به طور کیفی متفاوت را از هم متمایز می‏کند: محفل درسی، محفل بحث، محفل کار دستی. توان بالقوه این محفلها برای دمکراسی درونی با هم متفاوت است. در محفلهای بحث، برابری بین رهبر محفل و شرکت‏کنندگان از بیشترین صراحت برخوردار است. افزون بر این، شرکت‏کنندگان تأثیر بیشتری بر محتوای فعالیت دارند، هرچند که مبنای کار اغلب متون درسی است. بنا بر توصیف رهبران محفلها، به نظر می‏رسد که آن محفلها برخی ویژگیهای خودآموزی جمعی را، که چونان جوهر این سنت تلقی شده است، دارا هستند. در بررسی دیگری که از سوی هارتمان انجام شده است (1996)، یکی از چهار محفل مورد بررسی به انجمن تاریخ محلی مرتبط است. هارتمان مشاهده می‏کند که چگونه شرکت‏کنندگان با ارائه مضامینی که مناسب تلقی می‏کنند، به ویژه با همراه آوردن اشیائی از خانه برای بحث در باره‏شان، سمت و سوی فعالیت را تعیین می‏کنند. در این مورد، تصمیمهایی درباره فعالیتهای بیرونی برای ایجاد علاقه به تاریخ محلی و توریسم اتخاذ می‏شوند. بنا بر اظهار آندرسون، الگوی تصمیم‏گیری در محفلهای کار دستی متفاوت است؛ آهنگ فعالیت در این محفلها فردی است و نابرابری بین شرکت‏کنندگان و رهبر محفل بیشتر است. رهبر محفل در این مورد یک متخصص است. در محفل درسی، نابرابری بین شرکت‏کنندگان و رهبر محفل از این هم صریحتر می‏شود. شرکت‏کنندگان در این محفلها بنا بر قاعده‏ای، هرچند نانوشته، از همان ابتدا در اطاعت رهبر محفل‏اند.

هارتمان، در پروژه ناتمامی که مبتنی بر مشاهده شرکت‏کنندگان است، نگاه دقیقتری به روند تصمیم‏گیری می‏افکند. وی، بر مبنای بررسی تعداد محدودی از محفلها مقدمتاً چنین نتیجه می‏گیرد که شیوه آموزش در محفلها، تا آن‏جا که به تصمیم‏گیری بازمی‏گردد، یکدست نیست. در یک نمونه از محفلها، تمامی روند آموزش حول رهبر محفل که تقریباً به شکل پدرسالارانه تمامی تصمیمات را اتخاذ می‏کند، متمرکز است. در مورد دوم، شاهد همکاری اصیل شرکت‏کنندگان در شکل‏دهی به روند تصمیم‏گیری هستیم و در مورد سوم، فقدان مسئولیت و نبود خط‏مشی روشنی را در سراسر روند تصمیم‏گیری ملاحظه می‏کنیم.

بدیهی است پیش از تشکیل محفل و ورود شرکت‏کنندگان به روند تصمیم‏گیری، تصمیمات بسیاری از سوی انجمن مطالعه اتخاذ شده‏اند. همان‏طور که پیشتر ذکر شد، میزان این امر به نوع محفل بستگی دارد. محفلهای متشکل از گروهی که طی سالها حول مضامین متفاوت مطالعه می‏کنند، امکان بالقوه بیشتری برای دمکراسی درونی دارند. اینها می‏توانند درباره محتوای مطالعه تصمیم‏گیری کنند و تأثیرگذاری رهبری که از پیش برنامه‏ریزی کرده باشد کاهش می‏یابد. این امکان، در موارد دیگر، جایی که شرکت‏کنندگان در محفلی شرکت می‏کنند که رسماً اعلام شده است، کمتر می‏شود؛ چرا که در این موارد محتوای فعالیت مشخص و رهبر گروه، که معمولاً حقوق دریافت می‏کند، تعیین گشته و فعالیت مطالعاتی از پیش توسط وی برنامه‏ریزی شده است. در موارد اخیر، شعبه محلی انجمن مطالعه، از طریق کارمندان محلی، قدرت فراوانی در اختیار دارد (آسارسون و لارسون، 1996). اما، از آن‏جا که شرکتْ آزاد و داوطلبانه است، حتی در این موارد، شرکت‏کنندگان آتی آن محفلها از طریق ابراز یا عدم ابراز علاقه به شرکت در آنها محتوای محفل را شکل می‏دهند؛ به عبارت دیگر، آنان با پاهایشان رأی می‏دهند. به هر حال، این یک استعاره بازار است و در بافت مضمون تصمیم‏گیریهای دمکراتیک مناسبت ندارد.

شکلهای تصمیم‏گیری دمکراتیک که به ویژه همچون بخشی از «فرهنگ جنبشهای مردمی» استقرار یافته‏اند، حاوی مقادیر فراوانی رویه و روال‏اند. هسته مرکزی این رویه‏ها در اصلْ آن است که همگان حق رأی برابر دارند و اکثریت از تصمیمهای اخذشده پشتیبانی می‏کنند. معادل چنین چیزی را نمی‏توان در محفلهای مطالعه یافت. وجه غالب در محفلها عملکرد غیررسمی است. اما، همان‏گونه که بررسی اشاره‏شده در بالا نشان می‏دهد، این غیررسمی بودن می‏تواند با انواع گوناگون تصمیم‏گیری، از پدرسالارانه تا هرج و مرج‏گونه، تلفیق شود. هنجار عمومی آن است که نسبت به همه یا محبت رفتار شود و فضایی دوستانه ایجاد گردد، اما، تصمیم‏گیری دمکراتیک لزوماً با این هنجار به ظهور نمی‏رسد. به نظر می‏رسد آن نوع قاعده دمکراتیک که می‏تواند این‏جا مطرح باشد از هیچ رویّه استانداردی پیروی نمی‏کند. مسأله این است که در این‏جا برای برابری آراء و حمایت اکثریت تضمین زیادی وجود ندارد. جنبه غیررسمی کار احتمالاً به طور غیرمستقیم دارای اهمیت است، چرا که امنیتی روانی به شرکت‏کنندگان می‏بخشد که برای ابراز عقیده و شرکت در بحثها اهمیت فراوانی دارد. اما، تمامی اینها برای سخن گفتن از تصمیم‏گیری دمکراتیک کفایت نمی‏کند ــ شواهد تجربی حاکی از آن‏اند که غیررسمیت می‏تواند، اگر از چشم‏انداز یک دمکراسی مشارکتی به مسأله بنگریم، با قواعد غیردمکراتیک تلفیق شود.

زمانی که اسکار اولسون، «پدر محفلهای مطالعه»، شعار «آموزش برای مردم و از طریق مردم» را به میان کشید، آموزش مورد نظر وی از طریق فعالیتهای مطالعاتی در درون جنبشهای مردمی بود. در دوران ما، می‏باید معنای ضمنی این ایده مورد نظر قرار گیرد، بدان منظور که محفلهای مطالعه به طور بنیادی برای مردم و تحت حاکمیت آنان باشند. یکی از راههای بدیهی برای پیشبرد این هدف ترویج محفلهایی است که برای امر مذکور استعداد بیشتری دارند؛ یعنی، محفلهایی مرکب از گروهی معین که در یک رشته محافل شرکت می‏کنند. راه دیگر، که می‏تواند از این هم مفیدتر باشد، آن است که درباره راههای تقویت تأثیرگذاری شرکت‏کنندگان در محفل مطالعه به گونه‏ای خلاّق تصمیم‏گیری شود.

7. معانی دمکراسی به مثابه زنجیره‏ای که می‏باید جامعه را شکل دهد

در آنچه گذشت، تلاش کرده‏ام تا با به کارگیری انگاره‏های متفاوت برگرفته از گفتمان دمکراسی، جنبه‏های مختلف محفلهای مطالعه، دمکراسی و جامعه مدنی را روشن سازم. خطوطی که بدان طریق ترسیم شد، تصویری پیچیده به دست داد، که به هر حال امیدوارم از نظر معنا و نیز ساختار پُربار باشد. در این بخش پایانی، برآنم که نگاه جامعتری به پدیده مورد توجه‏مان بیافکنم.

دمکراسی را می‏توان همچون فرآیندی مرکب از حلقه‏هایی ضروری در یک زنجیره تصور کرد. آنچه در بالا به عنوان جنبه‏های دمکراسی خوانده شدند، بدین‏ترتیب همان حلقه‏های ضروری دمکراسی‏اند. کامل بودن دمکراسی مستلزم وجود این حلقه‏هاست. تمامی مردم باید در امور جامعه دخالت داشته باشند و نیز با همبستگی در اجرای تصمیمات اتخاذشده همّت عمل نشان دهند؛ مبنای مسئولیت مردم قدرت آنها (جنبه برابری) است. بنابراین، شهروندان می‏باید امکان ایجاد محلی را برای فرمولبندی دیدگاههایشان درباره امور حیاتی خویش در اختیار داشته باشند. این محل می‏باید فرد را از انزوا بیرون کشیده و در همکاری مشترکی بر مبنای تساوی قرار دهد (جنبه روابط). محل مذکور می‏باید به گونه‏ای مستقل از تأثیرات استراتژیک باشد که مردم را هدف دارند، تا بتوانند به عقایدی که بیانگر دیدگاههای آنان است شکل بخشند. نوعی خودگردانی می‏باید موجود باشد وگرنه دمکراسی بامعنایی وجود نخواهد داشت. مبادله نظرات می‏باید فارغ از اجبار باشد (جنبه تبادل نظر). برای اخذ تصمیمات عاقلانه، تبادل نظرها می‏باید همراه با اطلاع‏رسانی باشد و بر آنچه که به قضاوت شرکت‏کنندگان دعاوی موجه در موضوع مطروحه هستند بنا شود (دانش مورد نظر همانی است که یونانیان باستان آن را خرد عملی "فرونسیس" می‏خواندند). شهروندان می‏بایست امکان شکل‏دهی به عقایدشان و عمل کردن بر مبنای دیدگاههایشان بر طبق نیّات و هویتها و منافع گوناگون را داشته باشند (جنبه تنوع). به هر حال، در نهایت می‏باید محصولی از این همه به بار آید؛ قدرتی که کاری انجام دهد می‏باید موجود باشد، یعنی تمامی این فرآیندها می‏باید بر جامعه تأثیر بگذارند. پیتمن (1970) این مطلب را نخست با عنوان «تأثیرگذاری» و هابرماس (1991) با اصطلاح «کنش ارتباطی»، که کنش را هماهنگ کرده و در نتیجه به جامعه شکل می‏بخشد، مورد بحث قرار می‏دهند. به بیان دیگر، جامعه مدنی می‏باید از چنان قدرتی برخوردار باشد که به جامعه شکل دهد. این موضوع را می‏توان برای محفلهای مطالعه به این صورت مطرح کرد: آیا محفل مطالعه در راستای تحکیم قدرت جامعه مدنی گام برمی‏دارند؟

محفلهای مطالعه می‏بایست آن شکل از آموزش را که به بهترین وجه پاسخگوی نیازهای یک جامعه مدنی است ارائه دهند؛ آموزشی که در آن مردم می‏توانند، بنا بر قاعده، امکان یادگیری درباره موضوعات در بافتهای گوناگون را ــ یعنی بافتهایی که مبانی ارزشی‏شان بنا بر پیش‏فرضهای انجمنهای مطالعه متفاوت است ــ در اختیار داشته باشند. محفلهای مطالعه در دسترس همه‏اند ــ این‏جا اصولاً عواملی که مانع از شرکت افرادی در محفلها بشود وجود ندارد. و نیز این واقعیت که محفل مطالعه پدیده‏ای فراگیر در سوئد است، محفلها را چیزی معمول و در دسترس می‏سازد. موانع بیرونی چندی در مقابل خود آموزی ــ همان اصل دمکراتیک محفلها ــ وجود دارند. به نظر می‏رسد که محفلهای مطالعه امکان بالقوه عظیمی در اختیار جامعه مدنی قرار می‏دهند. پرسش این است: آیا این امکان بالقوه به فعل درمی‏آید؟ یعنی، آیا محفلهای مطالعه عملاً به تقویت جامعه مدنی یاری می‏رسانند؟

اگر به آنچه انجام پذیرفته است نظر افکنیم، ویژگی خاصی را در همه‏جا مشاهده می‏کنیم: محفل مطالعه در ایفای این نقش دمکراتیک تنها پاری موفق بوده است. شرکت در محفلها در مقایسه‏ای بین‏المللی بسیار عظیم بوده است. این امر برای بخش عمده‏ای از زنان سوئد و نیز بخش کوچکتری از مردان به جزئی از زندگی روزمره بدل شده است. بنابراین محفلهای مطالعه به طور اخص امکانی برای جنس کم‏قدرت‏تر جامعه‏اند. این محفلها تقریباً تنها امکان برای نیمه مسن‏تر بزرگسالان جامعه به شمار می‏روند. اما از سوی دیگر تمامی جامعه در آن شرکت ندارد ــ آنان که، به ویژه از نظر تأثیرگذاری دمکراتیک، در لایه‏های پایین جامعه‏اند، از مشارکت کمتری برخوردارند. به نظر می‏رسد که محفلها سکویی برای ایجاد روابط افقی در میان اکثریت شرکت‏کنندگان است. بنابراین انجمنهای مطالعه می‏باید شمار هرچه بیشتری از مردم را در بر بگیرند، و نیز بدان کسانی که در بدترین وضعیت هستند دست یابند.

امکان بالقوه موجود در محفلها برای عملکرد به عنوان محل تبادل نظر نیز به گونه مشابهی تنها پاری تحقق یافته است. به نظر می‏رسد که بسیاری از محفلها در این زمینه همّت به خرج نمی‏دهند، و رهبران محفلها اغلب از این جنبه ناآگاه‏اند. هیچ شاهدی دالّ بر وجود رویه‏های همیشگی که تضمین‏کننده دمکراسی درونی باشند وجود ندارد. در پس پشت روابط بی‏تکلّف و غیررسمی، انواع گوناگون رابطه قدرت پنهان شده است. بدین‏ترتیب این روابط را نمی‏توان همواره به مثابه روابط افقی به حساب آورد. با این همه، شواهد حاکی از این‏که بسیاری از محفلها، به ویژه محفلهای بحث، به شیوه دمکراتیک کار می‏کنند در دست است.

به نظر می‏رسد که محفلها به مثابه محلی برای تبادل نظرِ فارغ از اجبار عمل می‏کنند؛ هرچند که این جنبه اغلب در حاشیه فعالیت اصلی قرار دارد. محتوای فعالیت در بیشتر محفلها تبادل نظر را در کانون قرار نمی‏دهد، بلکه ابراز عقیده درباره موضوعات اجتماعی به عنوان فعالیتی جانبی مطرح می‏شود. از این رو، می‏توان گفت که محفلها به دو طریق به شکل‏گیری عقاید یاری می‏رسانند: یکی از راه مطالعات انجام‏شده، و دیگری از راه تأثیرِ عملکرد محفل به مثابه محل تجمعی که آراء و نظرات می‏توانند در آن‏جا به آزمون درآیند یا در راستای فعالیت اصلی محفل بسط و تکامل یابند. به هر تقدیر، شواهدی که روشنگر کیفیت این مکالمه‏ها باشند در دست نیست؛ یعنی این‏که آیا این گفتگوها تبادل نظرند، یا عقلانی هستند، یا این‏که آیا استدلالها مورد بازبینی نقادانه قرار می‏گیرند.

محفلهای مطالعه از تنوع پشتیبانی می‏کنند ــ این امر به وضوح محصول تنوع گسترده محتوای فعالیتها و نیز پیوند با سازمانهای گوناگون است. بدین‏ترتیب، محفلهای مطالعه به وسیله‏ای برای ساختن تقریباً هرگونه هویتی تبدیل می‏شود. از این نظر، محفلهای مطالعه کم‏وبیش بی‏رقیب‏اند. با این حال، این‏که گروههای به حاشیه‏رانده شده در مقایسه با دیگران از دخالت کمتری برخوردارند از وجود مشکلی خبر می‏دهند. پذیرش و حمایت از هویت این گروهها مسلّماً عامل بازدارنده‏ای در مقابل به حاشیه رانده شدنشان است.

برآمدهای ناشی از این حلقه‏های مرتبط، یعنی تغییرات اجتماعی، یا برآمدهایی برحسب تأثیرگذاری در جامعه را اغلب نمی‏توان در پژوهشهای انجام‏شده به روشنی تشخیص داد. بدین‏ترتیب، در پرداخت به موضوع اصلی در دمکراسی ــ یعنی این‏که جامعه به مثابه یک فرآیند شکل می‏گیرد ــ شواهد اندکی حاکی از تأثیرگذاری در دست داریم. تفسیر این نتیجه‏گیری دشوار است. تنها می‏توان در این باره به بحث پرداخت و در راستای برخی از امکانات اشاراتی کرد.

در مجموع، به نظر می‏رسد که کنش جمعی، به مثابه بخشی از فعالیتهای محفل مطالعه، اغلب غایب است. اگر این فقدان با فعالیتهای مشخصی در بافت دیگر، مبتنی بر فعالیتهای محفل مطالعه، جبران نشود، توان دمکراتیک محفل مطالعه ناچیز خواهد بود. در آن صورت، برآمدهای شرکت در محفل مطالعه بیش از آن‏که در حمایت از تأثیرگذاری و قدرت جامعه مدنی در مقابل قدرتهای اجتماعی دیگر باشد، امری فردی و خصوصی خواهد بود.

به هر تقدیر، برای این‏که این برداشت کلی از فقدان کنش سیاسی را در جای واقعی‏اش قرار دهیم، باید به دو نکته توجه کنیم. نخست این‏که محفلهای مطالعه ــ گذشته از کنش سیاسی ــ عموماً با هدف انجام کنش تشکیل نمی‏شوند. در این رابطه می‏توان به تمامی آن محفلهای اولیه اشاره کرد که به ادبیات و هنر توجه داشتند، با این هدف که همه به فرهنگ دسترسی یابند. شرکت در محفل دارای معانی بسیاری است سوای آنچه که به دمکراسی مربوط می‏شود. این امر به ویژه آن‏گاه که به شرکت‏کنندگان گوش فرامی‏دهیم، آشکار می‏شود. یعنی شرکت‏کنندگان اهداف دیگری در سر دارند که به دشواری می‏توان نامشروعشان دانست؛ مانند یادگیری و نیازهای اجتماعی و نیز تمامی آن 44 انگیزه‏ای که در پژوهش «جامعه محفل مطاله» برشمرده شده‏اند. از بین تمامی این انگیزه‏ها تنها شمار معدودی مستقیماً به دمکراسی مربوط می‏شوند. محفلهای مطالعه همواره اهداف گوناگونی داشته‏اند. اگر نگرش شرکت‏کنندگان را در این باره بامعنا و مشروع بدانیم، این نکته بداهت بیشتری می‏یابد.

افزون بر این، این گونه‏گونگی اهداف و کاربردهای محفل مطالعه، به نحوی ترکیب شده است که تشخیص فعالیتهایی که جامعه را شکل می‏دهند از آنها که چنین نیستند بسیار دشوار می‏سازد. نمونه‏ای در این بررسی خود را به چشم می‏کشد و آن اشاره بدین نکته است که محفلهای کار دستی محصولات معینی را که عناصر یک فرهنگ‏اند بازسازی می‏کنند (به عنوان نمونه آلات موسیقی فنلاندی)، و از نظر هویت جمعیِ خاصی اهمیت بنیادی دارند. آیا این به معنای «شکل بخشی به جامعه» است؟ بدین‏ترتیب، حوزه‏های بینابینیِ بسیاری بین فعالیتهای شکل‏دهنده جامعه و آنهایی که چنین نیستند موجودند. نتیجه‏گیری کلی این است که برجسته‏ترین ویژگی محفلهای مطالعه گونه‏گونگیِ نیّات و انگیزه‏هاست. به نظر می‏رسد که باید این ویژگی را بپذیریم و برای یکدست کردن محفلهای مطالعه با هدفی واحد تلاش نورزیم. هم‏اینک خاطرنشان ساختیم که این نگرش تازگی ندارد. ساده‏ترین استدلال برای این نتیجه‏گیری آن است که عدم یکدستی مشارکت گسترده را تضمین می‏کند. دمکراسی ارزشی عمده است، اما ارزشهای دیگری نیز در پیوند با محفلهای مطالعه موجودند.

نکته پُراهمیت دوم این پرسش است: آیا محفلهای مطالعه بافت مناسبی برای کنش هستند؟ محفلهای مطالعه در ابتدا جزئی از جنبشهای مردمی و محمل آن بوده‏اند. محفل مطالعه جایی بود که اعضای جنبشها در آن به مطالعه، ارتقاء تحصیلات یا کسب آمادگی برای فعالیت در جنبش می‏پرداختند. بدین‏ترتیب، کانون اصلی کنش اجتماعی در سازمانهای گوناگون، و نه در محفلها، جای داشت. نقش میانجی محفلها بدین‏گونه بود که افراد فعال در کنش جمعی مبنای نظرات خویش را در محفلها شکل می‏دادند. این موردی از بازسازی جمع در بافتی نوین است. شکی نیست که این نوع دگر گردانی امری معمول در جنبشها بوده است ــ یعنی، فرد آنچه را که در محفلها می‏آموخت در فعالیتهای انجمنها یا هیأت‏رئیسه یک اتحادیه یا ترکیبی از سازمانهایی که در آن عضویت داشت، به کار می‏بست. آرویدسون (1996، ص23) خاطرنشان می‏سازد که محفلها ابزارهایی در پیوند با منافع جنبشها بودند. در این مرحله هیچ مشکلی درباره ارتباط بین دانش و کنش وجود ندارد. آن‏گاه که انجمن مطالعه هرچه بیشتر از جنبشها فاصله گرفته و شرکت‏کنندگان در محفلها جزئی از جنبشها نباشند، با شرایط متفاوتی روبه‏رو خواهیم بود. الگوهای مذکور (از ارتباط بین دانش و کنش) وضوح خود را از دست می‏دهند. پژوهشهای امروزین در سوئد، درباره این‏که چه کسی بر جامعه اعمال نفوذ می‏کند، بدین سمت و سو اشاره دارند. به نظر می‏رسد که پژوهشهای معدودی بر این پرسش تمرکز دارند: بافتهای کنش مرتبط با آموزش در محفلهای مطالعه معاصر در کجا هستند؟ علاوه بر این‏که بررسی این نوع تأثیرگذاریها دشوار به نظر می‏رسد، به ویژه بدان دلیل که خودِ اشخاص در دسته‏بندیِ طرقِ شکل‏گیری نظرات و چگونگی تأثیر آن نظرات بر کنش آنها با دشواری مواجه‏اند.

اما علی‏رغم این‏که تصویر روشنی از حوزه کنش در دست نداریم، و این امکان هست که شرکت در محفل مطالعه در مقیاسی بالا به کنش منجر شود، می‏بایست این امکان را که کنشی واقعی در میان نیست مورد بحث قرار دهیم. حال، چگونه می‏توان این فقدان کنش را تعبیر کرد؟

یکی از راههای بحث در این باره مرتبط کردن آن با پیوند تاریخی بین محفلهای مطالعه و جنبشهای مردمی، به مثابه عرصه‏های جامعه مدنی برای کنش است. این پیوند به تدریج جای خود را به خودگردانی و جدایی آشکار محفلها و جنبشها از یکدیگر داده است. هم‏چنین بحرانی را در درجه فعالیت و مشارکت در جنبشها شاهد بوده‏ایم. این فرض منطقی به نظر می‏رسد که بهای این خودگردانی همانا از دست رفتن عرصه‏ای برای کنش بوده است؛ دیگر هیچ سکّوی تردیدناپذیری برای کنش جمعی موجود نخواهد بود. تنها امکانی که می‏ماند آن است کنشْ خصلت فردی به خود بگیرد، امری که برخی ملاحظات تجربی موءیّد آن‏اند. برآمد نهایی احتمالاً آن خواهد بود که جامعه مدنی به مثابه عرصه‏ای برای کنشِ هماهنگ تضعیف می‏شود، یا به بیان دیگر، توان کمتری برای تأثیرگذاری بر آینده خواهد داشت.

پرسشی که مطرح می‏شود این است: آیا محفلها می‏باید نقش جنبش را بر عهده بگیرند و عرصه‏ای برای کنش ارائه کنند؟ در این‏جا معضلی رخ می‏نماید و آن این‏که بحرانِ موجود در جنبشها احتمالاً بر تحولاتی اجتماعی مبتنی هستند که محفلهای مطالعه را نیز، در صورت ورود به عرصه کنشِ جمعی تحت‏تأثیر قرار خواهند داد. به نظر می‏رسد که می‏بایست جامعه مدنی را به عنوان یک کلیت در کانون توجه جای داد و در جستجوی راه‏حلها یا پیشبرد کل این مجموعه بود، نه این‏که تنها یک موءلفه را، هرچند بزرگ، مورد نظر قرار داد. اما تحولات اجتماعی مذکور را چگونه می‏توان ترسیم کرد؟

نگاهی گذرا به تاریخ سده بیستم، که شاهد پیشرفت دمکراسی بوده است، تصویر گسترده‏تری به دست خواهد داد. در مرحله نخست، شمار بزرگی از مردم در تصمیم‏گیریها در سطوح متفاوتِ دولت، اُستان و نیز بخشهای محلی دخیل شدند. به موازات این فرآیند، شاهد رشد یک جامعه مدنی بوده‏ایم که از جنبشهای مردمی و تمامی انواع سازمانهایی که به شیوه دمکراتیک اداره می‏شدند قدرت فراوان می‏یافت. جامعه مدنی ساختارهایی همچون دولت و حکومتهای محلی را تحت تأثیر داشت و در نتیجه بین فعالیتهای در مقیاس کوچک در جامعه مدنی و تصمیم‏گیریهای کلان پیوندی موجود بود که از طریق حق رأی برابر امکان‏پذیر می‏شد. بسیاری از مردم هم در جامعه مدنی و هم در ساختارهای قدرتِ عمومی فعال بودند. شمار فراوانی فعالیت در سطح محلی وجود داشت که مردم بسیاری را در امر تصمیم‏گیری دخیل می‏کرد. از جمله این فعالیتها می‏توان از باشگاههای ورزشی، اتحادیه‏ها، تعاونیهای تولید و مصرف، انجمنهای توزیع برق و انجمنهای باده‏پرهیزی نام برد. این فعالیتها در مقیاس کوچک و در سطح محلی انجام می‏شد و شمار بزرگی از مردم را در بر می‏گرفت. در توصیفات مبتنی بر تاریخ محلی از نیمه اول سده، شمار نیازهای برآورده شده توسط سازمانهایی که از سوی شهروندان و با قاعده دمکراتیک اداره می‏شدند، حیرت‏انگیز به نظر می‏رسد.

بخش بزرگی از این همه ناپدید شده است ــ امروزه مردم به میزان محدودی در سازمانهایی که نیازهای روزمره را برآورده می‏کنند شرکت دارند. یکی از تغییرات، ارائه این‏گونه خدمات توسط کارگران و کارمندان است. دگرگونی دیگر، ادغام فعالیتها در واحدهای بزرگ، سازمانهایی در جامعه مدنی و نیز بخش عمومی و تعاونی است. شمار بسیار کمتری از مردم در تصمیم‏گیری در مقیاس کوچک دخیل هستند. نتیجه این همه، همان‏طور که یوهانسون در 1954 نوشت، این است که آن گروه از مردم که در جنبشهای سیاسی فعال بودند، اگر نگوییم به قشری از نخبگان، دست‏کم به گروهی برگزیده مبدل شدند. حتی اگر بین فعالیتهای روزمره و تصمیم‏گیری در مقیاس کلان پیوند برقرار باشد، اما آن مبنای مردمی کوچک شده است.

جامعه هر چه بیشتر توسط نیروهای خارج از جامعه مدنی شکل می‏گیرد. یکی از عواملْ، جهانی شدن است که بر قدرت بازار افزوده و سیاست را تضعیف کرده است: در واقع هیچ قدرت منتخب دمکراتیکی که بتواند به بازار جهانی رسیدگی کند وجود ندارد. جامعه مدنی به طور عمده با تأثیرگذاری بر ساختارهای سیاسی جامعه کار می‏کند. این تأثیرگذاری با کاهش توان ساختارهای سیاسی تضعیف می‏شود (گورس‏گور، 1997). افزون بر این، برخی تصمیمات نیز در کاهش قدرت سیاسی دخیل بوده‏اند، از جمله: خصوصی کردن، شبه ـ بازارها در بخش عمومی، و نیز اعطای قدرت بیشتر به متخصّصان، از جمله در حوزه اقتصاد که در بسیاری از کشورها شاهد آن هستیم.

ظاهراً باید نتیجه گرفت که، با توجه به کاهش مواردی که از طریق تصمیم‏گیری دمکراتیک در جامعه به عنوان یک کل تعیین می‏شوند، قدرت و امکانات جامعه مدنی نیز کاهش یافته است. از این استدلال نتیجه می‏شود که محفلهای مطالعه به میزان گذشته برای کنش جمعی منشأ اثر نمی‏شوند. همان‏گونه که پیشتر گفته شد، این به معنای بحرانِ محفلهای مطالعه نیست، بلکه بحرانی است در بافتی وسیعتر، یعنی جامعه مدنی. با این حال، می‏باید یادآوری کنیم که این استدلالی است مشروط، و مبتنی بر این فرض که محفلهای مطالعه در سوئد سرمنشأ کنش جمعی درخور ملاحظه‏ای نیستند.

یکی از عرصه‏های کاملاً متفاوت برای تأثیرگذاری بر جامعه همانا زندگی خصوصی است. کانون توجه در این‏جا حکومت یا ساختارهای قدرت منتخب نیستند، بلکه زندگی روزمره و ساختارهای سیاسی آن مورد توجه‏اند. این‏که «امر شخصی امر سیاسی است» چشم‏اندازی است که، به ویژه از سوی فمینیستها، مورد تأکید قرار گرفته است. بین شیوه زندگی روزمره و پرسشهای ارزش برابر افراد، تنوع، و تصمیم‏گیری دمکراتیک پیوندی تنگاتنگ برقرار است. این‏جا مسأله برابری در کارِ خانه و نیز چگونگی رسیدگی به آلودگی و محیط زیست در میان است. این جنبه شخصی، نه برای جنبشهای مردمی، از جمله جنبش باده‏پرهیزی، تازگی دارد و نه برای انجمنهای مطالعه؛ اینها هر دو درصدد بوده‏اند که به زندگی مردمی که به نخبگان جامعه تعلق نداشتند شأن بیشتری بخشند و آنان را از ارزش خویش آگاهتر سازند. محفلهای مطالعه احتمالاً به میزان درخور ملاحظه‏ای بر این وجه از کنش سیاسی تأثیر می‏گذارند. اما، گواه آشکاری درباره ارتباط بین شرکت در محفل مطالعه و این حوزه زندگی در دست نداریم. با این حال، این برداشت منطقی به نظر می‏رسد که محفلهای مطالعه در قدرت بخشیدن به زنان، اگرچه نه به شکلی خاص، بلکه دست‏کم به گونه‏ای عمومی، یاری رسانیده‏اند.

حال اگر به حوزه کمتر خصوصی بازگردیم، نتیجه حاصل از بحث بالا این است که مشکلِ فقدان برآمدهای فعال از محفلهای مطالعه را نباید به مثابه مشکل درونی محفلها ملاحظه کرد. در باور من، مسأله مذکور بیشتر به تعامل بین محفلهای مطالعه و جنبشهای مردمی یا سازمانهای غیردولتی (NGOs) ، که عرصه‏های جامعه مدنی برای کنش جمعی‏اند، بازمی‏گردد. این محفلهای مطالعه نیستند که در کار خویش ناموفق بوده‏اند، بلکه شرایط موجود ناشی از تضعیف بخشهایی از جامعه مدنی است، به ویژه آن بخشهایی که وظیفه سازماندهی و شرکت دادن شهروندان در فعالیتهای معطوف به تأثیرگذاری بر جامعه، یعنی دگرگونی جامعه را بر عهده دارند. بدین‏ترتیب، مشکل موجود اساساً به کاهش مستمر قدرت جامعه مدنی در شکل‏دهی جامعه طبق انگاره‏های متنوع مربوط می‏شود. محفلهای مطالعه را می‏توان، دست‏کم تا آن‏جا که به مشارکت بازمی‏گردد، کماکان موفق دانست. شاید انجمنهای مطالعه می‏توانستند در این میانه کار بیشتری به انجام رسانند، که در همین نوشته نیز اشاراتی در این باره رفته است. اما به هر حال، آیا این باور منطقی‏تر نیست که برای درمان مشکلِ ضعفِ قدرت در جامعه مدنی به آن عرصه‏هایی که به طور سنتی عرصه کنش جمعی بوده‏اند، زندگی دوباره ببخشیم؟

آیا محفلهای مطالعه همه‏جانبه و فراگیر و معاصرند؟

همان‏طور که اشاره رفت، محفلهای مطالعه همواره از راههایی غیرمستقیم به دمکراسی یاری رسانده‏اند. موجودیت محفلهای مطالعه را می‏توان از طرق مختلفی مشروعیت بخشید؛ دمکراسی تنها یکی از وجوه موجود است. از نگاه شرکت‏کنندگان، یادگیری، پیگیری علائق شخصی، و «با هم بودن» انگیزه‏های مهمی به شمار می‏روند (آندرسون و دیگران، 1996). باید پذیرفت که محفلهای مطالعه کارکردهای پُراهمیتی دارند، و اهمیتشان، همان‏طور که از نگاه شرکت‏کنندگان برمی‏آید، از جهات متفاوتی است. از سوی دیگر، همان‏گونه که گوستاوسون (1991) نشان داده است، چندگانگی طرق مشروعیت بخشیدن به آموزش مردمی، از جمله محفلهای مطالعه، خود جزئی از این سنت است. از ابتدا تا کنون، همواره نگرشهای رقیب در باب آموزش وجود داشته‏اند که قادر به ادامه حیات در کنار یکدیگر بوده‏اند؛ و این همانا جنبه‏ای است از نبودِ یکدستی در این سنّت. بخش دیگری از پلورالیسم موجود همانا ابعاد مشارکت است. هر معیاری مبنی بر کاهش تنوع همچون عاملی که به کاهش مشارکت منجر خواهد شد، تلقی می‏شود. در این‏جا دو واقعیت با هم برخورد می‏کنند: از یک سوی، شمار بزرگی از محفلهای مطالعه تأثیری بر شکل‏گیری جامعه ندارند، و از سوی دیگر، تقلیل دادن محفلها به محفلهای «جامعه مدنی ناب» به کاهش در بسیاری از فعالیتها منجر خواهد شد که به شکل‏دهیِ جامعه مربوط‏اند. نمونه‏هایی از قبیل محفلهای بافندگی به نقش این‏گونه محفلها در امر تبادل نظر اشاره دارند. چنین کاهشی از ارزش منسوب به ایجاد روابط افقی که به طور غیرمستقیم به کارآمدی دمکراسی مرتبط است، خواهد کاست.

جنبه‏ای دیگر از محفلهای مطالعه در بافت امکانات آموزشی به عنوان یک کلیت این است که محفلها مروّج ارزشهایی آموزشی هستند که از دهه گذشته، به دلیل آن‏که آموزش هرچه بیشتر در چارچوب یک جهان‏بینی اقتصادگرا قرار گرفته است، به حاشیه رانده شده‏اند. از آن‏جا که آموزش در آن بافت تنها زمانی مشروعیت دارد که به مثابه سرمایه‏گذاری سودآور باشد، ارزشهای آموزشی از قبیل برابری، دمکراسی، رشد شخصی، روشنگری و شکل‏بخشی به هویتها از اهمیت چندانی برخوردار نخواهند بود. به نظر می‏رسد، با توجه به پیوستگی هرچه بیشتر نهادهای آموزشی در سطح تحصیلات متوسطه و عالی با گفتمان مذکور، اهمیت آموزش مردمی، از جمله محفلهای مطالعه، به عنوان گزینه‏ای در مقابل گفتمان مسلط درباره آموزش افزایش می‏یابد. بنابراین، محفلهای مطالعه به تحقق انگاره آموزش همه‏جانبه (life-wide) ، یعنی امکانات آموزشی در پیوند با تمامی جنبه‏های زندگی یاری می‏رسانند (روبنسون، 1996؛ لارسون، a 1997 ، b 1997).

وجه همه‏جانبگی آموزش به محتوا مربوط است. ویژگی دیگری که می‏بایست مورد تأکید قرار گیرد، فراگیر بودن محفلهاست. شمار عظیمی از شرکت‏کنندگانِ محفلها عملاً از امکان شرکت در آموزشهای سازمان‏یافته دیگر محروم هستند. از چشم‏اندازی اقتصادگرای، گروه بزرگی از اینان سزاوار هیچ‏گونه تحصیل یا آموزش نیستند، چرا که، به عنوان نمونه، به دلیل سنّ، موقعیت در بازار کار یا خصوصیات فردی، سرمایه‏گذاریهای مناسبی به شمار نمی‏روند. این چشم‏انداز نه تنها در گسترش نیروی کار انسانی، بلکه حتی در نهادهایی مانند دانشگاه نیز رخنه کرده است. بخش بزرگی از جمعیت بزرگسال به دلیل بازنشستگی یا مرخصی استعلاجی در بازار کار جایی ندارند. محفل مطالعه هیچ کس را بنا بر چنین دلایلی حذف نمی‏کند. بنابراین، یکی از وجوه محفلهای مطالعه فراگیر بودن آنهاست؛ وجهی که در نهادهای آموزشی دیگر غایب است.

هرچند که وجه اقتصادی جنبه‏ای معتبر و محوری در آموزش به شمار می‏رود، اما تبدیل آن به تنها چشم‏انداز موجود ما را از مواجهه با چالشهای دیگرِ جامعه معاصر غافل می‏دارد. خصلت آنارشیستی محفلهای مطالعه آنها را به پدیده‏ای معاصر تبدیل می‏کند. آنها می‏توانند و باید در راستای نیازهای مبرم جامعه به کار گرفته شوند: دمکراسی یکی از آن نیازهاست، هویت و روابط در درون جامعه نمونه‏های دیگر. از دیدگاهی بسیار عمل‏گرا، می‏توان چنین نیز استدلال کرد که محفلهای مطالعه نقش دیگری نیز، از طریق افزودن بر تولید کیفیات زندگی، بازی می‏کنند که نه تنها برای فرد باارزش است، بلکه هم‏چنین جامعه‏ای خلق می‏کند با میزان کمتری از خشونت و آزار، که مردم در آن حس می‏کنند که می‏توانند به بسط علایق خویش در همکاری با دیگران بپردازند. برای تحقق این امر ضروری است که محفلهای مطالعه آزاد و داوطلبانه باشند و محدودیتهای زیادی از نظر فعالیتهای ممکن نداشته باشند. محفلهای مطالعه را می‏توان همچون واحه‏ای در نظر آورد که ارزشهای انسان‏باورانه در آن تأثیرگذارند، و می‏توان استدلال کرد که هر جامعه دمکراتیک می‏بایست چنین واحه‏هایی را بپروراند. اما درباره آینده چه می‏توان گفت؟ محفلهای مطالعه در جهانِ پسین یا پسامدرنی که بنا به تصور در بخشهای ثروتمندتر جهان ظهور کرده است، چه نقشی می‏توانند بازی کنند؟

به نظر می‏رسد که محفلهای مطالعه برای ارتباط با این جهان نوین در موقعیت بسیار مناسبی هستند. چالش پیش روی، همانا برقراری ارتباط با این جهان مبهم و چندپهلوست؛ جهانی که می‏دانیم مصرف، هویتها، تجربه‏ها، و نیز زیباشناسی را در کانون علاقه خویش جای داده است. این جنبه‏ها، در پیوند با تکنولوژی اطلاعات و تأثیر قدرتمند یک اقتصادِ فرهنگی جهانی و نیز اقتصاد جهانی قرار دارند. این عرصه‏هایی است که محفلهای مطالعه با مشارکت توده‏ای به شدّت در آن درگیرند. محفلهای مطالعه احتمالاً آن نهاد آموزشی خواهند بود که در درجه نخست از سوی جامعه در حال ظهور، به ویژه در ارتباط با فرهنگ و جامعه مدنی، به مبارزه فراخوانده می‏شود. محفلهای مطالعه می‏باید برای ترویجِ آنچه که در راستای ارزشهای بنیادی این نهاد به طور اعم قرار دارد، و نیز ویژگیهایی مرتبط با انجمنهای مطالعه، تلاش ورزند. آنها می‏باید در پیوند با تنوعی باشند که محرک هر دو گرایش مثبت و منفی است. آنها می‏باید به مصاف چالشهایی روند که جهانی‏شدن و نیز اتحادیه‏ها و احزاب سیاسی به شهروندان تحمیل می‏کنند. جهانی‏شدن یک خطر است، اما یک امکان نیز به شمار می‏رود. محفلها می‏بایست به کانون زیباشناسی بپردازند، که می‏تواند توشه‏ای باشد هم برای سریالهای بازاری و هم آفرینش موسیقی و هنر. محفلهای مطالعه بدین‏ترتیب جایگاه مناسبی در جهان معاصر به خود اختصاص می‏دهند، اما هم‏چنین می‏باید دیدگاهی درباره چگونگی ارتباط با این جهان اتخاذ کنند.

سنت خود آموزی در جهان آنارشیستی محفلهای مطالعه چنین خواهد گفت که تصمیم‏گیری درباره چگونگی ارتباط با جهان معاصر به یک میزان بر عهده انجمنهای مطالعه و سازمانهای درون جامعه مدنی است.

مقاله فوق از سوی استفان لارسون به سمپوزیوم «آموزش مردمی بزرگسالان در فرانسه، آلمان و سوئد» (پاریس، 2001) ارائه شده است. گونه‏های اولیه این مقاله به سوئدی و انگلیسی به چاپ رسیده‏اند. مشخصات یکی از چاپهای انگلیسی آن به شرح زیر است :

Larsson, S. (2001), "Study Circles as a Democratic Utopia", in Bron, A. and Schemmann (eds.), Civil Society, Citizenship and Learning (Munster: LIT verlag), pp. 137-167.

فهرست شماره‏های پیشین ارغنون

شماره 1 : فرهنگ و تکنولوژی

پرسش از تکنولوژیمارتین هایدگر/ ترجمه شاپور اعتماد

تکنولوژی و منش اخلاقی

(شرحی بر «پرسش از تکنولوژی»)ریچارد برنشتاین / ترجمه یوسف اباذری

علم و تکنولوژی در مقام ایدئولوژییورگن هابرماس / ترجمه علی مرتضویان

الهیات در عصر فرهنگ تکنولوژیک :

مروری بر آرای پل تیلشآ. آرنولد وتشتاین / ترجمه مراد فرهادپور

هنر و فن: جان کیج و الکترونیک و بهبود جهانکاتلین وودوارد / ترجمه محمّد سیاهپوش

چگونه باید از جامعه در برابر علم دفاع کردپل فایرآبند / ترجمه شاپور اعتماد

سپیده‏دمان فلسفه تاریخ بورژواییماکس هورکهایمر / ترجمه محمّد پوینده

هایدگر و کوندرا و دیکنزریچارد رورتی / ترجمه هاله لاجوردی

ارسطو و منطق جمله‏ها: تاریخ یک اشتباهضیاء موحّد

تأملاتی در باب شعرمراد فرهادپور

شماره 2 : رمانتیسم

در باب فلسفه رمانتیک زندگیگئورک لوکاچ / ترجمه مراد فرهادپور

رمانتیسم در ادبیاترنه ولک / ترجمه امیرحسین رنجبر

بخش‏هایی از مقدمه ترانه‏های غناییویلیام وردزورث / ترجمه حسین پاینده

تخیّل رمانتیکموریس باوره / ترجمه فرحید شیرازیان

تمثیل و نمادپل دومن / ترجمه میترا رکنی

ریشه‏های تاریخی و اجتماعی رمانتیسمحسین پاینده

بینوایانشارل بودلر / ترجمه سیاوش سرتیپی

رمانتیسم و تفکر اجتماعیرابرت سه‏یر و میشل لووی / ترجمه یوسف اباذری

رمانتیسم در اندیشه سیاسیعلی مرتضویان

رمانتیک‏های آلمانماکسیم‏الکساندر و اریکا تونر/ ترجمه عبداللّه توکّل

شیطان، ماخولیا و تمثیلمراد فرهادپور

مصاحبه با تام باتامورتیلور و آوت ویت / ترجمه هاله لاجوردی

مصاحبه با هانس گئورگ گادامرروی بوینی / ترجمه هاله لاجوردی

شماره 3 : مبانی نظری مدرنیسم

هرمنوتیک : احیای معنا یا کاهش توهّمپل ریکور / ترجمه مراد فرهادپور

یادداشتی درباره ریکورهاله لاجوردی

یادداشتی درباره مارکسمراد فرهادپور ، مجید مددی

قطعات برگزیده از آثار اولیه مارکسکارل مارکس / ترجمه مجید مددی

مارکس و مدرنیسم و مدرنیزاسیونمارشال برمن / ترجمه یوسف اباذری

نکاتی درباره فلسفه فردریش نیچهمراد فرهادپور

در باب حقیقت و دروغ به مفهومی غیراخلاقیفردریش نیچه / ترجمه مراد فرهادپور

در باب فواید و مضار تاریخ برای زندگیـــــــ / ــــــــ

نیچه و خاستگاه مفهوم مدرنیسمرابرت ب. پی‏پین / ترجمه محمّدسعید حنایی‏کاشانی

یادداشتی درباره فرویدحسین پاینده

خود و نهادزیگموند فروید / ترجمه حسین پاینده

داستایوسکی و پدرکشیـــــــ / ــــــــ

آرای فروید درباره تمدن و جامعهریچارد ولهایم / ترجمه امیرحسین رنجبر

یادداشتی درباره وبر و زیملعلی مرتضویان ، یوسف اباذری

مقدّمه اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‏داریماکس وبر / ترجمه حسن چاوشیان

تفسیر وبر از جهانِ بورژوا ـ سرمایه‏داری

از نظر عقلانیتکارل لوویت / ترجمه علی مرتضویان

پول در فرهنگ مدرنگئورک زیمل / ترجمه یوسف اباذری

شماره 4 : نقد ادبی نو

نقد ادبی قرن بیستمرابرت کان‏دیویس و لاری فینک/ ترجمه هاله لاجوردی

نظر اجمالی به فرمالیسم روسژرژ نیوا / ترجمه رضا سیدحسینی

مفاهیم بنیانی ساختگراییژان پیاژه / ترجمه علی مرتضویان

نظریه شعری: یاکوبسن و لوی ـ استروس

در برابر ریفاتررابرت شولس / ترجمه مراد فرهادپور

از اثر تا متنرولان بارت / ترجمه مراد فرهادپور

زبان، قدرت، نیروامبرتو اکو / ترجمه بابک سیدحسینی

گفتار تاریخیرولان بارت / ترجمه فضل اللّه پاکزاد

نقد روانکاوانه مدرنالیزابت رایت / ترجمه حسین پاینده

نقد روانکاوانه هملترامِن سلدن / ترجمه حسین پاینده

بررسی ساختاری اسطورهکلود لوی ـ استروس / ترجمه بهار مختاریان،

فضل اللّه پاکزاد

اسطوره، نمادگرایی و حقیقتدیوید بیدنی / ترجمه بهار مختاریان

هرمنوتیک ک. ام. نیوتون / ترجمه یوسف اباذری

یادداشتهای انتقادیبرتولت برشت / ترجمه مجید مددی

نقد سیاسیمایکل رایان / ترجمه حسینعلی نوذری

روایت: بازنمایی گفتارریمون کنان / ترجمه محمّدرضا پورجعفری

ژاک دریدا و واسازی متنراجر وبستر / ترجمه عباس بارانی

دون کیشوت و مسأله واقعیتآلفرد شوتز / ترجمه حسن چاوشیان

شماره 5 و 6 : الهیات جدید

مقدمه‏ای در باب الهیاتشهرام پازوکی

مسیحیت از عیسی تا یوحناد. ل. کارمُدی ، ج. ت. کارمُدی / ترجمه حسین پاینده

درآمدی بر تفکر تومائی نوشهرام پازوکی

خدا در فلسفه جدید و تفکر معاصراتین ژیلسون / ترجمه شهرام پازوکی

گزیده‏ای از یادداشتهای «واپسین سالها»سورن کی‏یر که‏گور / ترجمه فضل اللّه پاکزاد

عیسی مسیح و اسطوره‏شناسیرودلف بولتمان / ترجمه هاله لاجوردی

بولتمان و الهیات وجودیویلیام نیکولز / ترجمه یوسف اباذری

ولفهارت پانن برگ: الهیات تاریخیآلن گالووی / ترجمه مراد فرهادپور

ایمان چیست؟پل تیلیش / ترجمه علی مرتضویان

کارل بارت و الهیات دیالکتیکیکارل بارت / ترجمه محمّدرضا ریخته‏گران

کلیاتی در باب فلسفه دینهدایت علوی‏تبار

حقایق سرمدیآنتونی کِنی / ترجمه هدایت علوی‏تبار

الهیات تطبیقیدیوید تریسی / ترجمه بهاءالدّین خرّمشاهی

دین طبیعیامانوئل کانت / ترجمه منوچهر صانعی

کتاب مقدّس به منزله اثری ادبیجان گیبل ، چارلز ویلر / ترجمه حسین پاینده

پولُسمحمّد ایلخانی

شماره 7 و 8 : فلسفه تحلیلی

زبان حقیقت و حقیقت زبانیوسف ص. علی‏آبادی

فلسفه تحلیلی و فلسفه زبانک. س. دانلان / ترجمه ش. اعتماد و م. فرهادپور

گوتلوب فرگه و تحلیل منطقی زبانضیاء موحد

در باره فرگهبرتراند راسل / ترجمه ضیاء موحد

اندیشهگوتلوب فرگه / ترجمه محمود یوسف‏ثانی

مقدمه مبانی حسابگوتلوب فرگه / ترجمه منوچهر بدیعی

برهان عالم خارجج. ا. مور / ترجمه منوچهر بدیعی

توصیفهابرتراند راسل / ترجمه سید محمّد علی حجتی

کارنپ و فلسفه تحلیلیعلی پایا

در باب آنچه هستویلرد وَن اُرمن کواین / ترجمه منوچهر بدیعی

دو حکم جزمی تجربه‏گراییــــــــــ / ــــــــــ

مقدمه‏ای بر مقاله «پیرامون اشاره»رضا محمّدزاده

پیرامون اشارهپ. ف. استراوسون / ترجمه رضا محمّدزاده

آیا معرفت باور صادق موجه است؟ادموند گِتیه / ترجمه شاپور اعتماد

فیزیکالیسماُتو نُویْرات / ترجمه علی مرتضویان

تأملاتی در باب فرهنگ و هنر و ادبیاتلودویگ ویتگنشتاین / ترجمه حسین پاینده

خدا در فلسفه ویتگنشتاینِ متقدّمسیرِل بارِت / ترجمه هدایت علوی‏تبار

محدودیتهای معرفتویلرد ون ارمن کواین / ترجمه هاله لاجوردی

فلسفه تحلیلی در فرانسهپاسکال آنژل / ترجمه منوچهر بدیعی

نشریات عمده بین‏المللی در زمینه فلسفه تحلیلییوسف ص. علی‏آبادی

جایگاه راوی در رمانِ معاصرتئودور آدورنو / ترجمه یوسف اباذری

گادامر و هابرماسمحمّدرضا ریخته‏گران

شماره 9 و 10 : درباره رمان

قصه‏گو : تأملاتی در آثار نیکلای لسکوفوالتر بنیامین / ترجمه مراد فرهادپور، فضل‏الله پاکزاد

یادداشتی درباره زمان و روایتمراد فرهادپور

استحاله‏های طرح داستانپل ریکور / ترجمه مراد فرهادپور

جامعه‏شناسی و ادبیات: آموزش عاطفی فلوبرپی‏یر بوردیو / ترجمه یوسف اباذری

استاندال: سیاست بقاایروینگ هاو / ترجمه علی مرتضویان

شرایط اجتماعی و تاریخیِ ظهور رمان تاریخیگئورگ لوکاچ / ترجمه مجید مددی

رمانِ نورِمون ژان / ترجمه رضا سیدحسینی

چند نکته عمده در آثار فاکنرصالح حسینی

چندگانگی قرائت رمان: سازمان اجتماعی تفسیرمارجری ال. دی والت / ترجمه حسن چاوشیان

لوکاچ و جامعه‏شناسی ادبیاتجی. پارکینسون / ترجمه هاله لاجوردی

رمانِ امروزالن مَسی / ترجمه حسین پاینده

ادبیات بازپروری ــ داستان پُست‏مدرنیستیجان بارت / ترجمه محمّدرضا پورجعفری

آلتوسر و استدلالهای ایدئولوژیک بر ضد

واقعگرایی: واقعگرایی، ایدئولوژی و

تناقضات سرمایه‏داریریموند تالیس / ترجمه حسینعلی نوذری

رمان واقعگرا در اروپاف. و. ج. همینگز / ترجمه سوسن سلیم‏زاده

ویلکی کالینز و دیکنزتی. اس. الیوت / ترجمه مجید مددی

رمان به‏منزله پژوهشمیشل بوتور / ترجمه رضا سیّدحسینی

مارسل پروست و نشانه‏هابهزاد برکت

نکاتی درباره ادبیات کلاسیک روسوالنتین گیترمن / ترجمه فاروق خارابی

روءیا و تخیل در اُبلوموففِیْث ویگزل / ترجمه حسینعلی نوذری

شماره 11 و 12 : مسائل مدرنیسم و مبانی پُست مدرنیسم

عصرِ تصویرِ جهانمارتین هایدگر/ ترجمه یوسف اباذری

هایدگر و علمیوسف اباذری

هایدگر، انسان‏گرایی و تفکیک/ تخریبِ تاریخگایل سوفر/ ترجمه محمّدسعید حنایی کاشانی

هایدگر و ناسیونال سوسیالیسمتام راکمور/ ترجمه فضل اللّه پاکزاد

هایدگر و مفهوم مدرنیسم: «عصر بی‏معنایی تمام»رابرت ب. پی‏پین/ ترجمه محمّدسعید حنایی کاشانی

حیث التفاتی و جهان: بخش نخست وجود و زمانهریسون هال/ ترجمه بهزاد برکت

هایدگر، انسان، هستیمحمّدسعید حنایی کاشانی

مفهوم روشنگریتئودور آدورنو ـ ماکس‏هورکهایمر/

ترجمه مراد فرهادپور

درباره مضامین و ساختار دیالکتیک روشنگریمراد فرهادپور

درهم تنیدگی اسطوره و روشنگری:

ماکس هورکهایمر و تئودور آدورنویورگن هابرماس/ ترجمه علی مرتضویان

تزهایی درباره فلسفه تاریخوالتر بنیامین/ ترجمه مراد فرهادپور

صنعتی شدن و سرمایه‏داری در آثار ماکس وبرهربرت مارکوزه/ ترجمه هاله لاجوردی

مدرنیته و تناقضهای نظریه انتقادیشیلا بن حبیب/ ترجمه حسن چاوشیان

رمان و جهانِ مدرنآندرو فین‏برگ/ ترجمه فضل اللّه پاکزاد

یادداشتی درباره موریهدایت علوی‏تبار

انسان بی‏خدای عصر نوگرایی و عصر فرانوگراییجان کورتنی موری/ ترجمه هدایت علوی‏تبار

جامعه‏شناسان آلمانی و مدرنیتهدیوید فریزبی/ ترجمه مجید مددی

طنز کنایی و آشفتگیهای روحدیوید گراس/ ترجمه حمید محرمیان معلّم

شماره 13 : نوسازی

نوسازی و پسانوسازیرونالد اینگلهارت/ ترجمه علی مرتضویان

نوتکامل‏گرایی و نظریه نوسازیدیوید هریسون/ ترجمه یوسف اباذری

مفهوم اخلاقی ـ سیاسی توسعهپیتر والاس پرستون/ ترجمه محمّدسعید حنایی کاشانی

باور به پیشرفتجان پلامنتاتس/ ترجمه محمّد ساوجی

تجدد و ناخرسندیهای آنپیتر برگر ـ بریگیت برگر ـ هانس فرید کِلنر/

ترجمه محمّدرضا پورجعفری

شکستهای نوسازیس. ن. آیزنشتات/ ترجمه هاله لاجوردی

تکنیک و تمدننوربرت الیاس/ ترجمه مراد فرهادپور

حسرت‏زدگی، پسامدرنیسم و نقد فرهنگ تودهبراین ترنر/ ترجمه محبوبه مهاجر

کارل پوپر و مسأله قوانین تاریخیهربرت مارکوزه/ ترجمه مراد فرهادپور

شماره 14 : درباره شعر

شعر و تفکر انتزاعیپل والری / هاله لاجوردی

درباره برخی از مضامین و دستمایه‏های

شعر بودلروالتر بنیامین / مراد فرهادپور

افلاطون و شاعرانهانس گئورگ گادامر / یوسف اباذری

شاعران و متفکرانج. گلن گری / محمّدسعید حنایی کاشانی

مقدمه‏ای بر مجموعه اشعار استفان مالارمهژان پل سارتر / مراد فرهادپور

سیلویا پلاتضیاء موحد

پدیدارشناسی شعرگاستون باشلار / سیدعلی مرتضویان

اعتقاد در شعرکریستیان اشمیت / محمّدسعید حنایی کاشانی

شعر ناب و سیاست نابمیکائیل هامبورگر / مراد فرهادپور

اندیشه‏های شعر : تی. اس. الیوتاستیون اسپندر / محمدرضا پورجعفری

نمونه‏هایی از شعر مدرن

شماره 15 : عقلانیت

عقل و تصمیم: آموزه محوری وبر و

انتخابهای ارزشیاستیفن ترنر / علی مرتضویان

عقل‏گرایی و بحران تمدن اروپاییادموند هوسرل / مراد فرهادپور

علم و عقلانیت و فاقد قدر مشترک بودنریچارد برنشتاین / یوسف اباذری

عقلانیتچارلز تیلور / مراد فرهادپور

عقلانیت علمی و اتنومتدولوژیراجر تریگ / هاله لاجوردی

مفهوم‏عقل از دکارت تا هگل(از منظری‏فمینیستی)ژنویه لُوید / محبوبه مهاجر

عقل علیه عقل: ملاحظاتی در باب روشنگریماکس هورکهایمر / ی. اباذری ، م. فرهادپور

عقلانیت سنتهاالسدیر مک‏اینتایر / مراد فرهادپور

معقولیتجاناتان کوهن / سعید ناجی

نقد چیست؟میشل فوکو / محمّدسعید حنایی کاشانی

شماره 16 : فلسفه اخلاق

به سوی اخلاق پایان این قرن: پاره‏ای از گرایشهاا. داروال، آ. گیبارد ، پ. ریلتن / مصطفی ملکیان

سرچشمه ارزش از نظر ارسطو و کانتکریستین کُرسگارد / محسن جوادی

پیامدگراییدیوید مکناوتون / سعید عدالت‏نژاد

الزام و انگیزش در فلسفه اخلاق متأخّرویلیام ک. فرنکنا / سیّدامیر اکرمی

معنای توصیفی و اصول اخلاقیر. م. هیر / امیر دیوانی

ماهیت ذهنی ارزشهاج. ل. مکی / مراد فرهادپور

اِشکالهای واقعی و ادعایی نظریه سودگراییریچارد برانت / محمود فتحعلی

اخلاق مسأله‏محورادموند پینکافس / سیّد حمیدرضا حسنی

لوکاچ و ایدئولوژی به مثابه آگاهی کاذبرویزن مک دوناف / شهرام پرستش

جهانی آرمانی: وضعیت آرمانی رابطه خود

با دیگریمحمدرفیع محمودیان

اخلاق در جهان دستخوش دگرگونیپل تیلیش / سیّدعلی مرتضویان

خطابه‏ای در باب اخلاقلودویگ ویتگنشتاین / مالک حسینی

هویت اخلاقی و استقلال شخصیریچارد رورتی / یوسف اباذری

اخلاق غیراصولیجرالد دورکین / محبوبه مهاجر

گفتگو با امانوئل لویناسفیلیپ نمو / مراد فرهادپور

گزیده‏هایی از اخلاق صغیرتئودور آدورنو / هاله لاجوردی

معنای درست و نادرستتوماس نیگل / سعید ناجی ، مهدی معین‏زاده

روانشناسی و معرفتادوارد اروین / سعید ناجی

شماره 17 : نظریه سیستمها

نظریه سیستمهای لومان به مثابههارو مولر / مراد فرهادپور

نظریه‏ای در باب مدرنیته

نیکلاس لومان و نظریه نظامهای اجتماعیپل هریسون / یوسف اباذری

پیچیدگی و دموکراسی، یا تامس مک‏کارتی / علی مرتضویان

اغواگریهای نظریه سیستمها

در جستجوی مجمع الجزایر لیوتارویلیام راش / مراد فرهادپور

به سوی معرفت‏شناسی غیربنیادگرا :اوا نات / رضا مصیّبی

مناظره بازنگریسته هابرس/ لومان

جامعه مدنی و نظریه سیاسی در آثار لوماناندرو آراتو / هاله لاجوردی

نتایج کار لومان: نظریه سیستمها رابرت هولاب / سایه میثمی

و پژوهشهای ادبی

تکوین تاریخیِ زیباشناسیِ نابپی‏یر بوردیو / مراد فرهادپور

بنیانهای کلاسیک در پارادایمهای اچ. جی. هیل / مریم رفعت‏جاه

جامعه‏شناسیِ خُرد

جامعه‏شناسی آگاهی: رندل کالینز / شهرام پرستش

هوسرل، شوتس، گارفینکل

شماره 18 : مسائل نظریِ فرهنگ

خودشیفتگی در زمانه ماکریستوفر لَش / حسین پاینده

کریستوفر لَش و فرهنگ خودشیفتگیحسین پاینده

صنعت فرهنگ‏سازیهورکهایمر و آدورنو / مراد فرهادپور

اسطوره در زمانه حاضررولان بارت / یوسف اباذری

رولان بارت و اسطوره و مطالعات فرهنگییوسف اباذری

دین و فرهنگ در جامعه پساصنعتیدانیل بل / مهسا کرم‏پور

منازعات فرهنگتری ایگلتون / رضا مُصیّبی

تضاد فرهنگ مدرنگئورگ زیمل / هاله لاجوردی

درباره «تضاد فرهنگ مدرن»هاله لاجوردی

به سوی جامعه‏شناسی فرهنگریموند ویلیامز / علی مرتضویان

تحلیل فرهنگی و نظریه سیستمهاآلن سوینج وود / محمّد رضایی

بیم و مدرنیزاسیون تأمّلیدبورا لاپتن / مریم رفعت‏جاه

جوازِ شاعرانهجرج اُروِل / ابوتراب سهراب ، کامیار عابدی

آرتور کوئستلرجرج اُروِل / مجید مددی

شماره 19 : فرهنگ و زندگی روزمرّه(1)

ذهنیت نسلیکریستوفر بالِس / حسین پاینده

برج ایفلرولان بارت / یوسف اباذری

در باب تحقق میل در ارزش مبادلهژان بودریار / مراد فرهادپور

کالاها و ابژه‏های مسرّت‏بخشبَری ریچاردز / حسین پاینده

فرهنگ رسانه‏های گروهیژان بودریار / شیده احمدزاده

فرهنگ تلویزیونجان فیسک / مژگان برومند

دو راه پرهیز از امرِ واقعیِ میلاسلاوُی ژیژک / مازیار اسلامی

زندگی قهرمانی و زندگی روزمرّهمایک فدرستون / هاله لاجوردی

زیبایی‏شناختی کردن زندگی روزمرّهمایک فدرستون / مهسا کرم‏پور

ORGANON

A Quarterly Journal of

Philosophy , Literature, and the Humanities

No. 20 / Summer 2002

CULTURE and EVERYDAY LIFE (2)

Organon is a journal of critical studies devoted to the presentation of the main currents in contemporary western thought through a realistic selection of seminal texts in the fields of philosophy, theology, literature and the humanities.

Organons Bureau

Tehran , I.R. IRAN

Tel and Fax: (021) 6415052

Table of Contents

Editorial NoteVII

My GenerationRoy Shuker1

Bakhtin''s Prosaic ImaginationMichael Gardiner33

The Great Automobile SocietyBarry Richards67

Culture and DemocracyRonald Ingleheart93

Culture and IdeologyJohn Fiske117

Notes on TelevisionMorad Farhadpour127

Time Shift: On Video CultureSean Cubitt139

Film and PostmodernismJohn Hill163

Hollywood as IndustryDouglas Gomery183

Cultural Studies and Popular LiteratureHossein Payandeh199

Film and Puplar MemoryMichael Foucault211

How to be a FanPiere Bourdieue227

Postmodernism and ArchitectureSteven Conner247

Public SphereJurgen Habermas265

Study Circles as a Democratic UtopiaStephen Larsson279